

نقش بیداری اسلامی در گفتگوی ادیان و گفتگوی فرهنگها

● دکتر عباس تولیت*

چکیده

اگرچه فرهنگها از دین‌ها متأثرند و تمامی فرهنگها به نوعی از دین تغذیه شده‌اند و با فرهنگ دینی تعامل داشته‌اند و هیچ فرهنگ و تمدنی هرگز مستقل از دین رشد و نمو نداشته و هر تمدنی به دلیل مستقل نمودن خود از دین اصیل، انحطاط و انحراف یافته لکن نمی‌توان ادیان و فرهنگها را یک کاسه نمود و حساب هر دو را یکجا مورد بررسی قرار داد. آنچه جداسازی و تجزیه میان ادیان و فرهنگها را اجتناب‌ناپذیر می‌سازد یکی تفاوت ادیان به لحاظ کمال، جامعیت و مصونیت از تحریف و تصرف است و دیگری تفاوت پیروان ادیان در میزان اثرپذیری آنها از دین در امر فرهنگ‌سازی و بنای تمدن بشری است. میزان طاقت تدریجی بشری در فهم حقیقت توحید و توکل و میزان پایبندی و التزام عملی او به تقوا و پروای الهی، انواع خاصی از فرهنگ و تمدن را پدید آورده است. ظرفیت و قابلیت عینی دین فی حد ذاته و انتظار ذهنی پیروان ادیان از دین، ثانیاً و بالعرض، ایجاب می‌کند که گفتگوی ادیان و شناخت نقاط اشتراک و افتراق احتمالی آنها جدای از گفتگوی فرهنگها و تمدنها و شناخت نقاط قوت و ضعف آنها صورت پذیرد. راقم این سطور معتقد است که فهم عمیق تعالیم دینی و التزام عملی به دستورالعمل‌های تشریحی که مبتنی و منبعث از توحید و تقوا باشد، هم موجب «تعالی» فرهنگها است و هم موجب



«ترقی» تمدنها. تمدن اروپایی در قرون وسطی به گفتمان ترقی اهتمام نمی‌ورزید و در تمدن غربی و تمدن جدید اروپایی در عین اخذ و اقتباس گفتمان ترقی از اسلام، به گفتمان تعالی بی‌مهری و بی‌اعتنایی شد. مطالعه تاریخ تمدن مسیحی نشان می‌دهد که این تمدن یا راه افراط را پیموده و یا راه تفریط را. جمع معقول و منطقی «تعالی» از یک سو و «ترقی» از سوی دیگر، نیازمند ظرافت‌ها و ظرفیت‌های ویژه‌ای است که صرفاً در تعالیم اصیل اسلامی دیده می‌شود اما اینکه چه شد که ملل اسلامی از این تعالیم غافل ماندند و در چهار قرن اخیر عملاً به این جمع معقول و منطقی دست نیافتند، پرسشی است که خلاصه و عصاره پاسخ آن در کلام آلبرت حورانی بازتاب یافته است: «مسیحیان، قوی هستند زیرا به‌واقع مسیحی نیستند و مسلمانان، ضعیف‌اند زیرا به‌واقع مسلمان نیستند.»

مقدمه

تردیدی نیست که «دین یا ادیان» مفهوماً و مصداقاً متفاوت از «تمدن یا تمدن‌ها» است، آری بی‌شک تمدن‌های بزرگ ریشه در ادیان الهی دارند و یا حداقل به‌طور قابل ملاحظه‌ای متأثر از ادیان الهی بوده‌اند کما اینکه فی‌الجمله متدینان نیز بسته به عمق و دقت درک خود از حقیقت دینی، عناصری از تمدن و تأدب و رسوم قومی و اقلیمی خود را در دین داخل نموده، معتقد و ملتزم و مروج دینی بوده‌اند که از فرهنگ و تمدن بومی و اقلیمی آنها اثر پذیرفته است. اصولاً رسالت اصلی مصلحان دینی و محییان دینی همین بوده است که از خلوص و محوضت دین دفاع کنند و چهره دین را از غبار آداب و رسومی که مخالف با گوهره و حقیقت دین است بپیرایند. به بیان دیگر محییان دینی و مصلحان اجتماعی دیندار، تلاش نموده‌اند که فرهنگ دینی را تعلیم و ترویج نمایند و تمدن اصیل دینی را بنا گذارند. در رأس این فرهیختگان و مصلحان، انبیا الهی قرار داشته‌اند. انبیا الهی، والاترین فرهنگ‌سازان و نافذترین تمدن‌سازان تاریخ فرهنگ و تمدن بشری بوده‌اند.

انبیا الهی خواسته‌اند که فرهنگ عمومی را که نوعاً مشوب به خرافات و انحرافات بوده، ارتقا و اعتلا بخشند و به بیان دیگر فاصله میان فرهنگ عمومی و فرهنگ الهی را به



صفر برسانند و یا در حد امکان از این فاصله بکاهند. نظر به فاصله میان فرهنگ عمومی و تمدنهای تابع آن از یک طرف و فرهنگ الهی از طرف دیگر، و نظر به اینکه تاکنون به علل عدیده این فاصله حذف نشده و تا رسیدن فرهنگ و تمدن عرفی به فرهنگ و تمدن اصیل دینی، تفکیک بحث و تقسیم آن به دو مبحث گفتگوی ادیان و گفتگوی تمدن‌ها امری ضروری و کاملاً منطقی است.

زمانی که از گفتگوی ادیان سخن می‌گوییم، نظر به اصل حقانیت و مراتب حقانیت آن دین داریم و نیز از ظرفیت‌های آن دین برای نیل به نقاط مبنایی و مشترک میان ادیان سخن می‌گوییم. در حالیکه هنگام بحث از گفتگوی تمدن‌ها، از میزان توفیق عملی دینداران در امر بهره‌وری از موهبت عقل و عرفان در جهت رفاه و صلاح و سعادت انسان سخن می‌رود. به بیان دیگر در بحث از گفتگوی ادیان، نظر به منطبق دین و انطباق آن با نیازهای واقعی بشر است در حالیکه در بحث از گفتگوی فرهنگها، نظر به رویه و خط مشی عملی مدعیان تدین و تمدن در تأمین سلامت دنیا و سعادت آخرت متدینان و طالبان تمدن پیشرفته است.

آنچه سبب می‌شود که گفتگوی ادیان مقدم بر گفتگوی تمدن‌ها مطرح شود، این است که خصوصاً از نظر اندیشمندان اسلامی، تمدن به خودی خود، بار معنایی مثبت ندارد و واژه تمدن به تنهایی متضمن معنای تعالی و ارتقا نیست؛ تمدن روم، تمدن یونان، تمدن مصر و تمدن ایران قبل از اسلام و تمدن عرب، هر یک به‌نوبه خود افت‌ها، تنزل‌ها و انحطاط‌های قابل ملاحظه‌ای داشته‌اند و حتی تمدن اسلامی بعد از رحلت رسول اکرم (صلوات‌الله و سلامه‌علیه) و در زمان خلفای اموی و عباسی و تا عصر حاضر شاهد انحرافات و انحطاط‌های غیرقابل گذشت بوده است، بدین ترتیب در اندیشه اسلامی، علی‌القاعده بایستی به دنبال تمدن متعال و متعادل بود یعنی تمدنی که به لحاظ نظری، به دقت به تعالی و عروج به معارج معنوی می‌اندیشد و برای تمدن منهای تعالی و ارتقا اخلاقی و ارزشی نه تنها ارزش مثبت قائل نیست بلکه تمدن عاری از تعالی اخلاقی و روحی را مخرب و مهلک می‌شمارد. بدین ترتیب طبیعی است که پیش از گفتگوی تمدن‌ها، باید از گفتگوی ادیان که منشأ رشد و اشاعه تمدن مهتدی و متعالی است سخن گفته شود. اصولاً این اصل بنیادین باید در ذهن و ضمیر و به تبع آن در بنان و بیان اندیشمندان و نویسندگان این مرزوبوم نهادینه گردد که ارتقا فرهنگ و آگاهی‌های



عمومی را جدایی‌پذیر از افزایش و گسترش فرهنگ اصیل الهی نپندارند.

تدوین‌کنندگان قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نیز به‌همین دلیل مبانی الهی اصل دوم قانون اساسی را به‌عنوان پایه و مایه اصل سوم قانون اساسی ذکر کرده‌اند و در اصل سوم قانون اساسی، «ایجاد محیط مساعد برای رشد فضائل اخلاقی براساس ایمان و تقوی و مبارزه با کلیه مظاهر فساد و تباهی» مقدم بر «بالا بردن سطح آگاهی‌های عمومی» و مقدم بر «آموزش و پرورش» ذکر شده است.

فیلسوفان حقوق، جامعه‌شناسان حقوق و روانشناسان اجتماعی، نقش بسیار مؤثر قوانین و مقررات اجتماعی را در جامعه‌پذیری و بالاتر از آن، در فرهنگ‌پذیری، مورد تصریح قرار داده‌اند.^۱ تفاوت جامعه‌پذیری^۲ و فرهنگ‌پذیری^۳ در این ناحیه است که فرهنگ‌پذیری فرآیند تعمیق‌یافته و تثبیت‌شده جامعه‌پذیری است. به‌عبارت دیگر فرآیند فرهنگ‌پذیری، فرآیندی است که به‌موجب آن در هر یک از آحاد جامعه، رفتارهای هنجاری و الگوهای اکتسابی اجتماعی، تداوم‌یافته و به صورت بخشی از رفتار ثابت درآمده است.^۴ و در بیانی آسانتر، جامعه‌پذیری، یادگیری سطحی شیوه‌های رفتار و الگوهای فرهنگی است و فرهنگ‌پذیری، یادگیری عمقی همان شیوه‌ها و الگوهاست.^۵ نظر به نقش کاملاً مؤثری که قوانین در امر فرهنگ‌سازی و فرهنگ‌پذیری دارد، تدوین‌کنندگان قانون اساسی بلافاصله در اصل چهارم تصریح نموده‌اند که «کلیه قوانین و مقررات مدنی، جزایی، مالی، اقتصادی، اداری، فرهنگی، نظامی، سیاسی و غیر اینها باید براساس موازین اسلامی باشد. این اصل بر اطلاق یا عموم همه اصول قانون اساسی و قوانین و مقررات دیگر حاکم است...». حاکمیت بینش و ارزش‌های اسلامی بر کلیه قوانین و مقررات که سنگ نخستین تأمین استقلال و اعتلای کشور است نشانه دیگری است بر نقش بنیادین تعالیم اسلامی در اعتلای فرهنگ عمومی و ارتقا و استقلال تمدن کشورهای اسلامی.

اصل تقدم اندیشه و انگیزه اسلامی (= فرهنگ اسلامی) بر تمدن اسلامی، در تنظیم و تدوین سند چشم‌انداز بیست‌ساله جمهوری اسلامی ایران نیز به‌صورتی آشکار منعکس گشته است، توسعه همه‌جانبه و درون‌زا و پایدار، برخوردار از جایگاه اول اقتصادی، علمی و فناوری، الهام‌بخشی به جهان اسلام، تعامل سازنده و مؤثر در روابط بین‌الملل، آزادی و مردم‌سالاری، عدالت و امنیت اجتماعی، امنیت قضایی، استقلال،



اقتدار دفاعی، پیوستگی مردم و حکومت، برخورداری از سلامت، رفاه، امنیت غذایی، تأمین اجتماعی، فرصت‌های برابر، توزیع مناسب درآمد، نهاد مستحکم خانواده، رفع فقر، فساد و تبعیض، بهره‌مندی از محیط‌زیست مطلوب، روحیه اعتزاز و افتخار ملی، ایثارگری و مسئولیت‌پذیری، وجدان کاری، روحیه تعاون و سازگاری اجتماعی، ارتقا نسبی سطح درآمد سرانه و رسیدن به اشتغال کامل و... همه و همه مؤلفه‌های یک تمدن است که این تمدن به نوبه خود، «متکی بر اصول اخلاقی و ارزش‌های اسلامی» است. در این چشم‌انداز مؤلفه‌های تمدنی مبتنی و متفرع بر مبانی فرهنگ اسلامی است.

الف) گفتگوی ادیان

منظور از گفتگوی ادیان، گفتگوی مؤثر و مفید است، یعنی گفتگویی که به تفاهم و کشف موارد هم‌پوشی تعالیم ادیان بیانجامد. موارد هم‌پوشی ادیان در حقیقت همان موارد مواضع و موازین و ضوابطی هستند که میان ادیان مشترک‌اند. در باب گفتگوی ادیان وقتی به کشف نقاط اشتراک نائل می‌شویم و با سعه صدر و به وسیله گفتگوی مستدل و مستند پی می‌بریم که تعالیم و دستورالعمل‌های مشترک ادیان به مراتب بیش از آن چیزی است که گمان می‌برده‌ایم، از میزان تعارض و تکاذب آنها کاسته می‌شود. کاسته شدن از موارد متوهم تعارض و تکاذب و افزایش یافتن موارد اشتراک و اتحاد عقیده و عمل، راه را برای تنقیح محل نزاع می‌گشاید در نتیجه موضوع و متعلق بحث شفافتر می‌گردد و راه برای تحری حقیقت و تقرب به حقیقت هموارتر می‌شود. روش قرآن کریم در نیل به هدف یادشده که تألیف قلوب و تلطیف فضای فرهنگی است دعوت به توجه و عمل به معلومات و تمایلات فطری است: «قل یا اهل‌الکتاب تعالوا الی کلمه سواء بیننا و بینکم الا نعبد الا الله و لا نشرک به شیئاً و لا یتخذ بعضنا بعضاً ارباباً من دون الله»^۶ دعوت به توحید و تسلیم در برابر حق و تساوی مسلمان و غیرمسلمان در این جهت که اصل و قاعده فطری، بر عدم ربوبیت و عدم ولایت غیر خدا است.^۷ آنچه از آیه شریفه قرآن استفاده می‌شود این است که صاحبان ادیان مختلف می‌توانند با پذیرش خطوط کلی دین، در کنار یکدیگر با صلح و مسالمت زندگی کنند. معنای زندگی مسالمت‌آمیز ارباب ادیان هرگز به معنای پذیرش و قبول پلورالیزم و کثرت‌گرایی دینی نیست. راه کمال انسان یکی بیش نیست تنها یک راه برای تأمین کمال نهایی و سعادت بشر وجود



دارد، در این جهت هیچ تردیدی نسبت (فماذا بعد الحق الا الضلال) لکن نباید از نظر دور داشت که ایمان به صراط مستقیم و راه حق، تحمیل‌پذیر نیست (لا اکره فی الدین) در چنین شرایطی تأمین شرایط مساعد برای نیل بشر به کمال نهایی و سعادت حقیقی اقتضا دارد که بدون تهدید و فشار روحی و جسمی، یک فضای فکری باز برای رسیدن انسان به ایمان و یقین فراهم گردد. زندگی مسالمت‌آمیز نه تنها برای موحدانی که در جامعه ایرانی و یا جامعه جهانی زندگی می‌کنند باید فراهم باشد بلکه برای کفار و ملحدانی که در اثر پیروی از مکاتب مادی و الحادی از ایمان توحیدی محرومند نیز باید فراهم شود. بدیهی است ایجاد فضای صلح و مسالمت صرفاً برای آن دسته از اهل کتاب و آن دسته از کافرانی جایز است که قصد براندازی و توطئه و ایجاد فتنه علیه حکومت رانداشته باشند زیرا نظم عمومی و امنیت ملی، از عواملی است که هیچ نظام حکومتی از آن صرف‌نظر نمی‌نماید و اجازه نمی‌دهد که به بهانه آزادی، حاکمیت ملی به مخاطره افتد. به موجب آیات قرآن، رفتار عادلانه و احسان به کافرانی که فاقد سابقه و لاحقه سوءاند و نه قبل از پیروزی اسلام و نه بعد از آن علیه امنیت و وفاق ملی مسلمانان اقدام ننموده‌اند، روا و شایسته است:

«لاینهاکم الله عن الذین لم یقاتلواکم فی الدین و لم یخرجواکم من دیارکم ان تبروهم و تقسطوا الیهم ان الله یحب المقسطین، انما ینهاکم الله عن الذین قاتلواکم فی الدین و اخرجواکم من دیارکم و ظاهروا علی اخراجکم ان تولوهم و من یتولهم فاولئک هم الظالمون»^۸

منطوق و مفهوم آیه شریفه، در اصل چهاردهم قانون اساسی مورد تصریح قرار گرفته است برابر اصل یاد شده: «به حکم آیه شریفه لاینهاکم الله... دولت جمهوری اسلامی ایران و مسلمانان موظف‌اند نسبت به افراد غیرمسلمان با اخلاق حسنه و قسط و عدل اسلامی عمل نمایند و حقوق انسانی آنان را رعایت کنند این اصل در حق کسانی اعتبار دارد که بر ضد اسلام و جمهوری اسلامی ایران توطئه و اقدام نکنند.» این بزرگترین سند افتخار برای مسلمانان است که قرآن کریم بندگان خود اعم از مسلمانان و غیرمسلمانان را به دلیل استماع سخن و تبعیت از نیکوترین سخنان، بشارت داده و آنان را شایسته هدایت الهی و صاحبان تفکر ناب دانسته است:

«فبشر عباد الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه اولئک الذین هداهم الله و اولئک هم

علامه طباطبائی در تفسیر آیه شریفه فرموده‌اند: مقتضای سیاق آیات این بود که خداوند سبحان عبارت «فبشرهم» را بکار گیرد لکن نظر به اینکه صفت استماع دقیق سخن به منظور کشف حقیقت و تبعیت از آن، صفتی بسیار شریف است، خداوند چنین انسانهایی را به صفت والای «عبادی (=بندگان ویژه من)» تشریف بخشیده است. نکته دیگر در آیه شریفه این است که به قرینه «فیتبعون» منظور از واژه «قول» هر کلامی است که به نوعی مرتبط با عمل است و این نشان می‌دهد که دین اسلام، دین اندیشه و عمل است کما اینکه در بسیاری از آیات قرآن (بیش از هفتاد آیه)، اسلام، دین ایمان و عمل صالح معرفی شده است.

برخی از مفسران گفته‌اند که منظور از استماع قول، شنیدن قرآن و غیرقرآن و تبعیت از قرآن است و برخی دیگر گفته‌اند منظور از استماع قول، شنیدن اوامر الهی و تبعیت از احسن آنها است. به‌عنوان مثال از جمله احکام قرآن این است که ولی‌دم می‌تواند قصاص کند و می‌تواند عفو نماید و از آنجا که در شرایط معمولی عفو قاتل شایسته‌تر است، تبعیت عملی از احسن اقوال، عفو نمودن قاتل است لکن علامه طباطبائی، فرموده‌اند که دو قول یادشده، تخصیص بدون مخصص است.^{۱۰} منظور علامه طباطبائی این است که اصالت الاطلاق و اصالت العموم در آیه شریفه اقتضا دارد که آزادی فکر مقید و محدود به قرآن و مقایسه آن با غیرقرآن نباشد بدین ترتیب آیه شریفه قرآن، برای تعقل و اندیشه، اصالت، اعتبار و استقلال قائل شده و عقل مستقل را حجت شمرده است. البته به هیچ‌روی نباید فراموش کرد که احسن اقوال، کلام و اقدامی است که از توحید نشأت گیرد و در چهارچوب توحید و در راستای توحید باشد: «ومن احسن قولاً ممن دعا الى الله و عمل صالحاً و قال اننى من المسلمين»^{۱۱}

اوج اعجاز قرآن در بعد آزادی اندیشه و ایجاد فضای باز تفکر، در همین جا است که در عین اینکه کلام خود را راست‌ترین^{۱۲} و نیکوترین کلامها^{۱۳} و احکام قرآنی را نیکوترین احکام^{۱۴} و هدایت قرآنی را قویم‌ترین هدایت‌ها^{۱۵} معرفی می‌کند در همان حال انسانها را به آزادی اندیشه فرا می‌خواند.

خوب دقت کنید فرق است بین وضعیت متکلمی که خود از ارائه بهترین ایده‌ها و آرمان‌ها عاجز باشد و دعوت به آزادی بیان و آزادی اندیشه کند و بین وضعیت متکلمی



که در عین ارائه بهترین ایده‌ها و اهداف، دست دیگران را در اندیشه و بیان منطقی باز گذارد و آنان را به آزادی اندیشه دعوت نماید وضعیت دوم نشان‌دهنده غایت اتقان و نهایت اعتلای کلام متکلم است.

آنچه تاکنون گفتیم مربوط به ایجاد فضای باز فرهنگی و بسترسازی‌های لازم برای آزادی اندیشه است. قرآن کریم نه تنها ایجاد این فضای باز و سالم را ضروری می‌شمارد بلکه علاوه بر آن و در راستای تحقق زمینه‌های نیل بشر به سعادت و کمال حقیقی خود، در دعوت به دین و به‌طور کلی در تعلیم و تبلیغ حقیقت، صرفاً به‌کارگیری روش‌های منطقی و مقبول را مجاز می‌شمارد:

«ادع الی سبیل ربک بالحکمه و الموعظة الحسنه و جادلهم بالتی هی احسن»^{۱۶}

مطابق آیه شریفه، در روش دعوت به شناخت حکم الهی و عمل به احکام آن، اصالت با حکمت و اندرز نیکو است و به‌هیچ‌وجه مجادله، هم‌سنگ حکمت و موعظه نخواهد بود هرچند مجادله، از نوع جدال احسن باشد. این نکته، نکته کمی نیست که قرآن کریم، حکمت و موعظه حسنه را موضوع دعوت الهی قرار داده، درحالی‌که جدال احسن را جداگانه ذکر نموده است. اصطلاحاً در آیه شریفه، روش جدال احسن با روش حکمت و موعظه حسنه وحدت سیاق ندارد؛ آیه شریفه نمی‌گوید با سه چیز یعنی حکمت و موعظه حسنه و مجادله احسن به‌راه پروردگارت دعوت کن بلکه مطلب را در دو بخش جداگانه بیان می‌کند در بخش اول تکلیف می‌نماید که با دو روش به‌تبلیغ و تعلیم دین اقدام کن، آن دو روش عبارتند از: یکم روش مبتنی بر حکمت و فهم عمیق و مستدل و دوم روش پند و اندرز نیکو و در بخش دوم و به‌دنبال عدم تأثیر حکمت و موعظه حسنه در مورد پاره‌ای از انسانها دستور می‌دهد که پیامبر نه به‌عنوان دعوت به دین، بلکه به‌عنوان مقابله به‌مثل با کسانی که اهل حکمت و موعظت نیستند مجادله نماید، آنهم نه مجادله حسن بلکه مجادله احسن. توضیح اینکه وقتی کسی با دیگری به مجادله برمی‌خیزد ممکن است این مجادله به سه صورت انجام شود یا در مجادله خود مقید به حقیقت و فضیلت نیست و از هر طریق ولو از طریق خدعه و دروغ، طرف مقابل را مسکوت می‌سازد. صورت دوم صورتی است که مجادله‌کننده حتی در مجادله نیز جانب حقیقت و فضیلت را نگاه می‌دارد و هرگز متوسل به تکذیب حقیقت و تخریب فضیلت نمی‌گردد این صورت را جدال حسن می‌نامند. صورت سوم که جدال احسن نام دارد، مراتب اتم و

اکمل همان صورت دوم است، مجادله‌کننده می‌کوشد ساحت حقیقت و حریم فضیلت را در نقطه اوج آن پاس بدارد. در جدال احسن، مجادله‌کننده بر امر باطل صحه نمی‌گذارد و در حقیقت تشکیک نمی‌نماید بلکه در نهایت حفظ ادب و رعایت اخلاق، یکی از مقدمات مورد قبول طرف بحث را به صورت معلق و مشروط، مورد توجه و موضوع بحث قرار داده و نشان می‌دهد که آن مقدمه به تناقض در نظام معرفتی طرف مقابل منجر می‌شود. همانگونه که امام معصوم با نصارا مجادله نمود، آنان می‌گفتند: عیسی پدر ندارد پس پسر خدا است. امام معصوم فرمود اگر این استدلال صحیح باشد پس حضرت آدم نیز باید پسر خدا باشد درحالیکه نصاری مقام پسرخدایی را فقط مخصوص عیسی می‌دانند. از آنچه گفتیم معلوم شد که مجادله به خودی خود ارزش منفی ندارد بلکه بسته به مخاطب (طرف بحث) ارزشیابی می‌شود. اگر مخاطب از روی عناد و لجاج، حق را انکار کند، مجادله با او مجادله حسن است و به هر میزان که در این مجادله، تحفظ بیشتری نسبت به اخلاق و حقیقت صورت گیرد، بر مراتب حسن این جدال افزوده می‌گردد.

برخی از مفسران و لغت‌شناسان قرآنی، یکی از معانی جدال را دفاع دانسته‌اند^{۱۷} و بدیهی است که دفاع از حق، عین حق است. دستور به مجادله احسن در مقام مقابله به مثل با کافرانی است که پس از کشف حقیقت نیز از پذیرش آن سرباز می‌زدند و با پیامبر اکرم (صلوات‌الله و سلامه‌علیه) دشمنی و خصومت می‌ورزیدند: «یجادلونک فی الحق بعد ما تبین»^{۱۸}

پیامبر اکرم (صلوات‌الله و سلامه‌علیه) چه آنجا که در مقام مقابله به مثل، موظف به دفاع و جدال است: و «ادفع بالتی هی احسن السیئه نحن اعلم بما یصفون»^{۱۹} و چه آنجا که به دستور الهی موظف به کناره‌گیری از کفار و تحمل ایذاء و آزار آنهاست، در همه حال به احسن وجه عمل می‌کند و همواره و همه‌جا جانب حقیقت و فضیلت را به نیکوترین و زیباترین صورت ممکن پاس می‌دارد: «واصبر علی ما یقولون و اهجرهم هجرأ جمیلاً»^{۲۰} تاریخ بشری، هرگز انسانی را ندیده که همچون پیامبر اکرم در اندیشه‌اش، منطقی و متقن و در رفتارش صبور و واسع‌الصدر و در سلوکش با مخالفان، اهل صلح و مسالمت باشد. جوامع بشری از خلق چنین شخصیتی تا صبح قیامت عاجز و عقیم خواهند بود.



قرآن که حدیث احسن و تفسیر احسن حقیقت است و پیامبر اکرم که مثل اعلای اعتقاد و التزام به حقیقت قرآن است، مظهر و مجلای تمام عیار تجلی اسمای حسناى الهی است: «ولله الاسماء الحسنی»، «الله لا اله الا هو له الاسماء الحسنی».

خداوند سبحان به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمان می دهد که به مردم ابلاغ کند که محبوب بودن نزد خدا، متوقف بر تبعیت از پیامبر است: «قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله»^{۲۱} تمام آنان که محب خدا و محب رسول خداوند باید بدانند که در امر دعوت به راه الهی باید مبتنی بر بصیرت عمل نمایند: «قل هذه سبیلی ادعوا الی الله علی بصیره انا و من اتبعنی»^{۲۲} پیامبر، به مردم بگو تسلیم در برابر حق که حقیقت اسلام است، سبیل و سلوک من است، هم من و هم تمام کسانی که از من تبعیت می کنند، براساس بصیرت و بینش عمیق، انسانها را به سوی خدا دعوت می کنیم. بدین ترتیب مسلمانان موظفند که در امر اقامه و تبلیغ دین اسلام و گفتگو با ارباب ادیان با بصیرت تام و با سعه صدر گام بردارند.

ممکن است این سؤال به ذهن خطور کند که وقتی پیامبر اسلام اشرف انبیا است و دین اسلام، اتم و اکمل ادیان و کتاب قرآن مهیمن و حاکم بر تمامی کتب آسمانی، دیگر چه نیازی به گفتگوی ادیان داریم؟ چون که صد آمد نودهم پیش ما است، پیش از پاسخ به سؤال یادشده توضیح این نکته ضروری است که به شهادت آیات قرآن کریم پیامبر اکرم، سرآمد پیامبران است:

«فکیف اذا جننا من کل امه بشهید و جننا بک علی هؤلاء شهیدا»^{۲۳} یعنی ما از هر امتی گواهی (پیامبری و امامی که شاهد و ناظر بر عقاید، اعمال و نیت های آنها است) می آوریم و تو را ای محمد بر آن گواهان و شاهدان، گواه و شاهد قرار می دهیم، به بیان دیگر، انبیا مشرف بر امم خود هستند و پیامبر مشرف بر تمامی انبیا و امم آنها است و به سخن دیگر پیامبر اکرم، شاهد شاهدان است کتاب قرآن نیز مهیمن بر کتاب های آسمانی است: «وانزلنا الیک الکتاب بالحق مصدقاً لما بین یدیہ من الکتاب و مهیماً علیه»^{۲۴} منظور از مهیمن بودن قرآن بر سایر کتب آسمانی این است که قرآن، ناظر، مفسر و حاکم بر مضامین و ضوابط کتاب های آسمانی است. همانگونه که می دانیم مضامین و مطالب تورات و انجیل کنونی، برخی محرفند یعنی به دست بشر تحریف شده اند و برخی دیگر منسوخ اند یعنی با آمدن شریعت جدید، حکم جدید آمده و حکم



مذکور در کتاب قبلی تغییر نموده است. قرآن کریم اولاً مشخص می‌سازد که کدام تغییر از ناحیه خدا است و کدام تغییر از ناحیه تحریف بشر، به علاوه قرآن، بخشی از کتاب‌های آسمانی پیشین را که محتوی اصول دین و پاره‌ای از فروع احکام است، ابقا نموده بر آنها تکیه و تأکید می‌نماید و نشان می‌دهد که مضمون آنها، از تعالیم و دستورالعمل‌های مشترک میان ادیان الهی است.

بدین ترتیب قرآن، هم مصدق کتاب‌های آسمانی قبلی است و هم فارق میان معتبر و غیرمعتبر؛ در آن بخشی که دست‌خوش تغییر و تحریف نشده مصدق است و ابقا حکم می‌کند و در برخی دیگر که تغییر کرده پایان مدت اعتبار حکم را اعلام می‌کند (نسخ) و یا حکم به ابطال می‌نماید (تحریف). مهیمن یعنی مراقب و محافظی که بر کسی یا چیزی سلطه و سیطره و احاطه و اشراف دارد. وقتی می‌گوییم قرآن بر سایر کتب آسمانی مهیمن است یعنی مرجع نهایی در تعیین حق و باطل و تعیین معتبر از غیرمعتبر، قرآن است.^{۲۵} به علاوه، قرآن به لحاظ همین هیمنه و احاطه و اشرافی که بر سایر کتب آسمانی دارد، حقایق معتبر در کتاب‌های آسمانی را به نحو آشکارتر و شفاف‌تری تبیین می‌کند. به بیان دیگر، مهیمن بودن تنها به این نیست که حق را از باطل باز نماید بلکه علاوه بر آن بر وضوح و شفافیت حق نیز می‌افزاید و هرگونه ابهام را از چهره حق می‌زداید. بدین ترتیب حتی اگر هیچ تحریف و انحرافی در تورات و انجیل کنونی راه نیافته بود، و حتی اگر هیچ نسخ و تغییری در احکام کتاب‌های آسمانی قبلی صورت نمی‌پذیرفت، باز هم عقل سلیم حکم می‌نمود که صرفاً از قرآن که اوضح و احسن تفاسیر از حق و حقیقت است تبعیت نمائیم. «واتبعوا احسن ما انزل الیکم»^{۲۶}، «ولا یأتونک بمثل الا جئناک بالحق و احسن تفسیراً»^{۲۷} احکام و امثال و قصص که در سایر کتب آسمانی آمده است یا غیرحق است و یا اگر به حق است، قرآن متضمن احسن و احق است.

نام احمد نام جمله انبیا است چونکه صد آمد نود هم پیش ماست

اینک به راحتی می‌توانیم به پرسشی که پیش از این طرح شد، پاسخ دهیم.

پرسش این بود که وقتی یقین داریم که معالم و تعالیم قرآنی، به تمام معنا فارق میان حق و باطل است و قرآن که فرقان است و فوق تمامی کتب آسمانی است آیا از گفتگوی ادیان بهره‌ای هم عاید ما می‌شود یا اینکه گفتگوی ادیان صرفاً به منظور تبلیغ اسلام به غیر مسلمانان است و از این گفتگو هیچ‌گونه رشد و افزایش علمی برای ما مسلمانان

حاصل نمی‌شود؟ البته پرسش یاد شده، برخاسته از نگرشی مثبت است و الا کسی می‌تواند همین پرسش را با نگرشی منفی طرح نماید؛ شکل پرسش با رویکرد و نگرش منفی به این صورت است: کسی که معتقد است که اسلام فوق همه ادیان و قرآن، فوق همه کتابهای آسمانی است آیا دیگر می‌تواند از سر انصاف و بدون تعصب و جانبداری و صرفاً به منظور تحری حقیقت به گفتگوی ادیان اهتمام ورزد و بر سر میز گفتمان ارباب ادیان بنشیند؟

ب) گفتگوی فرهنگ‌ها

پیش از این از گفتگوی ادیان سخن گفتیم و دانستیم که طراح اصلی گفتگوی ادیان، صاحب دین، یعنی خداوند سبحان است. دانستیم که قدر متیقن و نقطه مشترک ارباب ادیان، توحید و نفی ربوبیت غیرخدا است و در این جهت اصلی تفاهم وجود دارد. اینک نوبت آن رسیده است که از گفتگوی فرهنگ‌ها و به تبع آن گفتگوی تمدنها سخن بگوییم؛ زیرا همانطور که می‌دانیم تمدن، بعد مادی فرهنگ است یعنی تمدن ظهور و نمود خارجی و عینی فرهنگ است، در اینجا نیز از نظر قرآن، قدر متیقن و نقطه مشترکی وجود دارد. این نقطه مشترک، تقوی و پروای الهی است. از نقطه نظر فرهنگ قرآنی، مطلوبیت تقوی، امری فطری است و به همین دلیل خداوند سبحان، یکسان نبودن تقوی و فسق را به صورت جمله استفهامی بیان می‌دارد؛ این قاعده که یک حقیقت فطری تردیدناپذیر به صورت جمله استفهامی بیان می‌شود، قاعده‌ای است که به نوبه خود در تمامی زبانهای دنیا مشترک است. توضیح اینکه در تمامی زبانهای دنیا گاهی موضوعی را مورد سؤال قرار می‌دهند لکن نه به این معنا که شخص پرسش‌کننده، پاسخ پرسش را نمی‌داند و نه به این منظور که شخص مورد پرسش، به آن پرسش، پاسخ دهد بلکه جمله استفهامی را به این منظور مورد استفاده قرار می‌دهند که شخص مورد پرسش را به فطری بودن پاسخ پرسش توجه و تذکر دهند. در چنین شرایطی، هم پرسش‌کننده و هم پرسش‌شونده هر دو به وضوح از پاسخ پرسش مطلعند لکن قصد پرسش‌کننده این است که به پرسش‌شونده توجه دهد که چرا از امری فطری و بدیهی و تردیدناپذیر غافل شده است و به اقتضای فهم فطری و درک بدیهی خود عمل نمی‌کند. به عنوان مثال وقتی خداوند می‌پرسد: «هل جزاء الاحسان الا الاحسان» مقصودش این



است که چرا مخاطب از این امر فطری و بدیهی غافل است که پاداش نیکی را جز به نیکی نمی‌دهند.

چه شده است که مخاطبان به اقتضای درک بدیهی خود عمل نمی‌کنند به جای آنکه نیکی را با نیکی پاسخ دهند، نیکی را با بدی پاسخ می‌دهند و پاداش آنان به احسان، اسائه و سوء رفتار است؟! خداوندی که قدیم الاحسان است و غنی بالذات است، هیچ نیازی به احسان مخاطبان ندارد (ان احسنتم احسنتم لانفسکم)، و اگر جویای احسان مخاطبان است در حقیقت به آنان تذکر می‌دهد که به دیگران احسان کنید آنگونه که من نیز به شما احسان کردم: «احسن کما احسن الله الیک» یعنی پاداش احسان خدا به انسان این است که انسان نیز به شکرانه احسان الهی و به شکرانه نعمتی که خداوند به یک انسان ارزانی داشته است، او نیز به انسان دیگر احسان کند.

مثال دیگر این است که خداوند می‌پرسد: «افی الله شک فاطر السموات والارض» آیا در خداوندی که آفریننده آسمانها و زمین است شکی وجود دارد؟ البته در این امر هیچ شکی وجود ندارد و اصولاً اعتقاد به خالقیت و فاطریت خدا، امری فطری و بدیهی است. پس مقصود خداوند این است که چرا کسانی که تردیدی در فاطریت و خالقیت خداوند ندارند، در عمل به گونه‌ای رفتار می‌کنند که با این اعتقاد، انطباق ندارد.

لازمه اعتقاد به توحید ذاتی و توحید در خلق، توحید ربوبی و توحید در عبادت است. خداوند فقط آفریدگار نیست، بلکه پروردگار نیز هست. یعنی می‌آفریند و خوب هم می‌آفریند (الذی احسن کل شی خلقه) و علاوه بر آن خوب می‌پرورد. رب آن است که ربوبه (= بلندی و بزرگی) می‌بخشد و می‌پروراند و برمی‌کشد و در یک کلام اهتداء و ارتقا و اعتلا می‌بخشد «یا صاحبی السجن ءأرباب متفرقون خیر ام الله الواحد القهار»^{۲۸}، «ولا یتخذ بعضنا بعضا ارباباً من دون الله»^{۲۹}، «قل اغیر الله ابغی رباً و هو رب کل شیء»^{۳۰}، «الا له الخلق والامر تبارک الله رب العالمین»^{۳۱} اینک می‌گوییم استفاده از سیاق و صیغه استفهامی، هم در مورد خدا (توحید) به کار رفته است (اصل مشترک گفتگوی ادیان) و هم در مورد تقوی به کار رفته است (اصل مشترک گفتگوی فرهنگها و تمدنها):

«افمن اسس بنیانه علی تقوی من الله و رضوان خیر أم من اسس بنیانه علی شفا جرفهار فانهار به فی نار جهنم»^{۳۲} آگاهی به تفاوت و تمایز تقوی از مقابل آن که فسق و فجور است، امری وجدانی و فطری است و انسان، مفلور به این تمایز و تفوق است



«و نفس و ماسواها فألهمها فجورها و تقویها»، یعنی انسان به الهام الهی که به فطرت و خلقت خاص او باز می‌گردد، این قوه تمییز را به دست آورده است. آیه اساسی که نشان می‌دهد فلسفه گفتگوی فرهنگها و تمدنها، تقوای الهی است آیه ذیل است:

«یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر و انثی و جعلناکم شعوباً و قبائل لتعارفوا، ان اکرکم عندالله اتقاکم ان الله علیم خبیر»^{۲۳} مطابق آیه شریفه، هیچ انسانی را بر انسان دیگر برتری نیست مگر به تقوی، انسانها در اصل خلقت از یک پدر و یک مادر به دنیا آمده‌اند، عرب را بر عجم، سفید را بر سیاه، غربی را بر شرقی، هیچ تفوق و برتری نیست و نظر به اصل مشترک و جدّ مشترک، هیچ یک نمی‌تواند بر دیگری تفاخر نماید و خود را قوم برتر شمارد، تفاوت اقوام و قبائل، صرفاً به این منظور بوده که از یکدیگر باز شناخته شوند و هر دسته دسته دیگر را مورد تعاطف و تعاون و احسان قرار دهد و از او چیزی بیاموزد و به او چیزی آموزش دهد. این تفاوت‌های ظاهری به این منظور بوده که هر یک فرهنگ و تمدن خود را با دیگری مقایسه نماید، با حذف نقاط ضعف و اخذ نقاط قوت، خود را برکشد و برآیند این شناخت‌ها و شناسائی‌ها، تعالی و تقوای الهی باشد.^{۲۴}

خوب دقت کنید همه سخن بر سر تقوی است و از نظر اسلام نیل به قله رفیع تقوای الهی، غایت قصوای گفتگوی تمدنها است. بدیهی است گفتگوی تمدنها خصلت مقدمی دارد و به اعتبار آثار و نتایج مثبتی که بر آن مترتب می‌شود مطلوبیت یافته و مورد توجه قرار گرفته است. این حقیقت که همه توانائی‌های فکری و فرهنگی و تمامی ظرفیت‌های اقتصادی و سیاسی و اجتماعی باید در مسیر رسیدن انسان به مراتب بالای تقوای الهی استخدام شود، نکته‌ای است که در آیات دیگر قرآن نیز مورد اهتمام تام قرار گرفته است.

خداوند سبحان، فلسفه زندگی و یا فلسفه آفرینش را تحقق عمل حسن بلکه عمل احسن معرفی نموده است:

۱- «خلق الموت و الحیاه لیبلوکم ایکم احسن عملاً» خداوند مرگ و حیات را آفرید تا در عرصه امتحان الهی، انسان به حسن اختیار خود نیکوترین اعمال را انجام دهد.

۲- «و هو الذی خلق السموات و الارض ۰۰۰ لیبلوکم ایکم احسن عملاً»^{۲۵}

۳- «انا جعلنا ما علی الارض زینه لها لنبلوهم ایهم احسن عملاً»^{۲۶}

اصولاً مگر فرهنگ و تمدن چیزی جز تعاون و احسان و خدمت به خلق خدا است؟

ملاک تمدن و ملاک ملت متمدن، نیکو بودن عمل نوع آحاد و افراد آن ملت است و هرچه آن اعمال نیکوتر باشد، آن ملت متمدن تر خواهد بود. بدیهی است که در فرهنگ اسلامی، عمل نیکو صرفاً ناظر به نیازهای فیزیکی و جسمانی بنی نوع بشر نیست بلکه علاوه بر آن، پاسخگویی به نیازهای روحی و ایجاد زمینه‌های مساعد برای رشد و تکامل معنوی و فکری بشر نیز عمل نیکو محسوب می‌شود. در مقیاس و قاموس قرآنی، هم‌ردیف بودن «اتقی» با «احسن عمل» نشان‌دهنده وسطیت و جامعیت دیدگاه قرآنی در زمینه توسعه و تمدن است «و كذلك جعلناكم امة وسطا لتكونوا شهداء على الناس و يكون الرسول عليكم شهيدا»^{۲۷} «و این چنین شما را - تربیت شده‌گان واقعی اسلام را - جماعت وسط و معتدل و متعادل قرار دادیم تا حجت و شاهد بر مردم دیگر باشید و پیامبر حجت و شاهد بر شما است.» معنای آیه شریفه این نیست که مسلمانان تحت هر شرایطی، امت وسط و معتدل و متعادلند، بلکه منظور از آیه، امت واقعی اسلام است و بدیهی است که امت وسط و معتدل و متعادل، امتی است که به تعالیم وسط و معتدل عمل می‌کند.^{۲۸}

نظریه‌پردازان توسعه در غرب و اروپا تنها قریب سه دهه است که به ابعاد فرهنگی توسعه توجه نموده و پیش از آن همواره ابعاد اقتصادی و سیاسی و نظامی توسعه را که به استعمار و استثمار و جنگ و اشغال نظامی منجر می‌شد، ملاک سیاستگذاری و برنامه‌ریزی قرار می‌دادند، لکن قرآن کریم از همان ابتدا توسعه را با دیدی جامع مطرح نمود. به طوری که در امر توسعه، تمامی زوایا و اضلاع مثلث فرهنگ، اقتصاد و سیاست را مورد تصریح و اهتمام قرار داد. آری این حقیقت، تردیدناپذیر است که در مثلث توسعه اسلامی، اولویت و اهمیت با فرهنگ است. و به همین دلیل نیز در قرآن کریم و در کلمات اولیاء خدا بیش از هر عنصری بر عنصر معرفت و تقوی تکیه و تأکید رفته است. تکرار این سخن را لازم می‌دانیم که در فرهنگ اصیل اسلامی هم به اقتصاد و سیاست بها داده شده و هم به فرهنگ. منتها چون اعتلای فرهنگی، توسعه اقتصادی و سیاسی را در مسیر خدمت به جمیع مخلوقات قرار می‌دهد، بر عنصر فرهنگ تکیه و تأکید بیشتری شده است. این وضعیت را مقایسه کنید با توسعه غربی که کانون توجه خود در توسعه را اقتصاد قرار داده و به هر قیمتی ولو به قیمت ابتدال فرهنگی و ارتکاب جنگ و جنایت و غارت و چپاول سرمایه‌های ملل دیگر، به دنبال افزایش سرمایه و ثروت‌اندوزی است. توسعه اقتصادی غرب، علل عدیدهای دارد. همانگونه که اشاره کردیم یکی از علل آن:



تسلط غرب بر سایر ملل و استعمار آنان و غارت معادن و منابع طبیعی آنان و بیگاری کشیدن از نیروی کار اجباری و یا ارزان آنها بوده است. استعمار علنی و وحشیانه قدیمی غربیان با کمال پررویی و بی‌پروایی، امروز نیز همچون گذشته و بلکه گستاخانه‌تر و بی‌رحمانه‌تر ادامه دارد و البته این بار بهانه غربیان در حفظ هژمونی و تسلط علنی خود بر جهان سوم مقابله با تروریسم به‌طور عام و مقابله با بنیادگرایی اسلامی به‌طور خاص است. بی‌شک، غرب در این توسعه اقتصادی و نظامی که حقیقتاً توسعه‌طلبی نام دارد از تکنولوژی بهره‌برده است. تکنولوژی چیزی نیست مگر به‌کارگیری دانش و فن‌آوری در جهت تسخیر منابع و قوای طبیعت و تصرف و بهره‌برداری از آن. این تسلط و تسخیر، تسلط و تسخیری است منهای ایمان، منهای تقوا و تعاون. توسعه علم و فن‌آوری منهای تقوا و منهای توسعه فرهنگ دینی، به آنجا می‌انجامد که شناخت و شکافت هسته اتم به‌جای آنکه در جهت مقاصد صلح‌آمیز به‌کار گرفته شود، در ساخت بمب اتمی به‌کار می‌رود. پیشرفت در علم شیمی و بیوشیمی و بیولوژی پیش از آنکه در جهت کشف و ساخت داروهای حیات‌بخش به‌کار رود، در ساخت مواد مخدر و سلاحهای شیمیایی به‌کار می‌رود. پیشرفت در فیزیک الکترونیسته و دانش الکترونیک پیش از آنکه در مسیر توسعه آموزش و پرورش به‌کار رود، به‌کار ساخت جنگ‌افزارهای دیجیتالی و پخش اصوات و تصاویر مستهجن و مبتذل می‌آید. مرحوم مطهری مکرر در سخنرانی‌های خود به‌مناسبت رابطه علم و دین و یا رابطه علم و ایمان، از این امر شکایت می‌کند که در هیچ عصری، به‌اندازه عصر حاضر، علم اسیر حرص و هوای نفس و اسیر حب جاه و شهوت نبوده است. تمدن جدید به‌ظاهر سخن از آزادی علم می‌گویند و فریبکارانه شعار آزادی بیان را سر می‌دهند، لکن در واقع و در باطن امر، هم انسان اسیر شده است و هم علم انسان، هم پشت انسان به خاک سائیده شده است و هم بر صورت علم سیلی خورده است. امروز غرب هنگامی که از علم آزاد و آزادی علمی سخن می‌گوید، چیزی بیش از یک تمسخر و استهزاء نگفته است. بایبختند از علم آزاد سخن می‌گویند لکن لبخند او، نیش‌خند و زهرخندی است بر علم و عالمان. علم غربی که اسیر هوای نفس و مطیع مطامع حیوی و شهوی انسان غربی است کجا، علم و فن‌آوری در فرهنگ و تمدن اصیل اسلامی کجا؟

در فرهنگ اصیل اسلامی همه جا تقوا و پروای الهی، مقدم و مقارن با علم و فن‌آوری



است و به تعبیر دیگر، علم و فن آوری در فرهنگ اسلامی، محاط و مسقف به تقوا و کف نفس و حفظ حقوق دیگران است. توضیح اینکه تکنولوژی ماهیتاً از سنخ تسخیر است؛ حال آیات قرآن را ملاحظه فرمائید که از قدرت تسلط و تسخیر طبیعت و ساخت ابزارهای توان افزا سخن می گوید:

۱- «سبحان الذی سخرننا هذا و ما کنا له مقرنین و انا الی ربنا لمنقلبون»^{۳۹}

۲- «سبحانک لا علم لنا الا ما علمتنا»^{۴۰}

۳- «رب بما انعمت علی فلن اکون ظهیراً للمجرمین»^{۴۱}

مطابق آیات یادشده، یک دانشمند و فن آور که بهره مند از فرهنگ الهی است و به طور کلی هر متدین و متألهی که به نوعی متنعم به نعمت دانایی و توانایی است کاملاً توجه دارد که نعمت علم و فن آوری خود را از ناحیه خداوند سبحان به دست آورده و بهتر بگوییم، نعمت علم و فن آوری، موهبت الهی است که اگر لطف و عنایت قادر متعال، شامل او نمی شد، هرگز دارای هیچ دانش و مهارتی نبود و نیک می داند که بازگشت او به سوی خدا است و در مقابل نحوه بهره برداری از نعمت علم و مهارت بازخواست، خواهد شد، (لتسئئن یومئذ عن النعمیم) و خوب می داند که باید شاکر نعمت های الهی باشد و آن نعمت را در مسیر ظلم و اعانت به ظالمین به کار نگیرد (تعاونوا علی البر و التقوی و لا تعاونوا علی الاثم و العدوان) و به حکم: «أحسن کما احسن الله الیک» می کوشد که با دانایی و توانایی خود به دیگران احسان کند. «یوسف صدیق» آنجا که می خواهد با انتصاب به ریاست و سمت حکومتی به مردم خدمت کند می فرماید: «واجعلنی علی خزائن الارض انی حفیظ علیم» از صفت حفظ و امانت داری خود خبر می دهد و دختر حضرت شعیب آنگاه که می خواهد پدر را در استخدام حضرت موسی (علیه السلام) تشویق و ترغیب کند به پدر می گوید: «یا ابت استأجره ان خیر من استأجرت القوی الامین» امانت داری حضرت موسی را مورد تصریح قرار می دهد. در فرهنگ اسلامی، هرگاه دانشمند و فن آور، امین و حفیظ نباشد، نه تنها سودی نمی رساند بل آتشی برمی افروزد که می سوزاند، آباد نمی کند که هیچ، ویران می سازد. دانا و توانایی که حفیظ و امین نیست، به هر میزان که داناتر و تواناتر باشد مخرب تر و خانمان سوزتر است (چو دزدی با چراغ آید گزیده تر برد کالا)، ابزار علمی در دست او چون تیغی است در کف زنگی مست. در فرهنگ اسلامی تخصص منهای تعهد الهی، متخصص را مصداق آیه شریفه می سازد که:



«يعلمون ظاهراً من الحياه الدنيا و هم عن الاخره هم غافلون» و صد البته که غفلت از حق باخدمت به خلق نمی‌سازد. تقوای الهی از آن رو غایت قصوای گفتگوی تمدنهاست که تمدنها را بالا می‌برد و ارتقا می‌بخشد، وقتی تقوی نباشد، تبعیت از هوای نفس به جای آن می‌نشیند و آن‌گاه که هوای نفس جانشین شود، علم و آگاهی، انسان را بالا نمی‌برد و در تعالی تمدن انسانی سودی نمی‌بخشد، حتی اگر علم و آگاهی، از نسخ علم به آیات الهی باشد: «واتل عليهم نبأ الذي آتيناہ آياتنا فانسلخ منها فاتبعه الشيطان فکان من الغاوین و لو شئنا لرفعناہ بها و لکنه اخذ الى الارض و اتبع هویہ»^{۴۲}

مشکل تمدن جدید اروپایی و غربی، مشکل طمع، تبعیت از هوای نفس و چنگ در زدن بر زمین است تنها زمین رامی‌بیند و چشم به سوی آسمان نمی‌دوزد و راه به سوی آسمان نمی‌برد اگر آسمان را هم در آسمان ببیند (از سفینه فضائی) دل در گرو زمین دارد و آسمان را به چشم سر می‌بیند نه به چشم سیر (ما را به چشم سر مبین، ما را به چشم سیر ببین) اینان به حکم اینکه به غرور و تکبر علمی مغرور و شیفته گشته‌اند، هرگز ابواب آسمان معانی بر آنان گشوده نخواهد گشت و همواره عاجز از عروج به معارج معنوی خواهند بود (ان الذین کذبوا بآياتنا و استکبروا عنها لا تفتح لهم ابواب السماء و لا يدخلون الجنة حتی یلج الجمل فی سم الخياط و كذلك نجزی المجرمین)^{۴۳} تمدن غربی، به دروغ علم را معیار ارزیابی تمدن و توسعه قرار می‌دهد. در تمدن غربی آنچه موضوعیت و محوریت دارد قدرت است و در این جهت برای غرب تفاوت نمی‌کند که قدرت از ناحیه علم آموزی باشد یا از ناحیه مال اندوزی، بلکه اصولاً علم و فن آوری را هم برای تکاثر و زیادت‌طلبی، می‌جوید و اکتشاف و اختراع را برای سودجویی و سوداگری.

تمدن جدید غرب، حکایت قارون است که خداوند به او گنجینه‌هایی بخشیده بود که کلیدهای آن بر گروهی نیرومند نیز سنگین می‌آمد و قارون نیز به تمکن و توانمندی مالی خود شادخوار و شادکام بود، به او گفتند همانگونه که خدا به تو احسان کرده است تونیز به نیازمندان احسان کن و حقوق واجب اموال خود را بپرداز و در این سرزمین فتنه و فساد مجوی، قارون در پاسخ گفت این مالی است که با علم و تجربه و مهارت خود کسب کردم، تخصص از خودم، مال از خودم و اختیار انواع تصرف نیز از خودم: «قال انما اوتيته علی علم عندی»^{۴۴} حکایت این حکایت، حکایت قارون بود که به دلیل غرور و



قدرناشناسی و معصیت و کفران نعمت، هلاک گردید. حال تمدن جدید غرب از این نیز اسفناکتر است چرا که غرب نه علمی از خود دارد و نه ثروتی از خود. بخش عمده ثروت و توسعه اقتصادی در غرب، غاصبانه و ناشی از قتل و غارت بوده و هست. وقتی سخن از غصب و غارت پیش می‌آید علی القاعده می‌توان کل دارایی و ثروت را نامشروع دانست. چرا که بزرگان گفته‌اند «الحجر المعصوب رهن علی خرابها» یعنی یک سنگ غصبی که در بنای یک تمدن به‌کار رفته مجوز ویران کردن آن بنا است. حکایت قدرت در تمدن اصیل اسلامی، حکایت قدرت داوود پیامبر است. خداوند در قرآن کریم از داود به‌عبد خود یاد می‌کند که هم توانمند بود و هم بسیار به‌یاد خدا: «واذکر عبدنا داود ذا الأید إنه أواب»^{۴۵} حضرت داود، عالم به صنعت زردبافی بود و این صنعت را در مسیر حفظ جان انسانها از گزند دشمنان به‌کار می‌گرفت، «و علمنه صنعة لبوس لکم لتحصنکم من بأسکم»^{۴۶}. «ولقد آتینا داود منا فضلاً، یا جبال أوبی معه و الطیر و ألتأله الحدید، ان عمل سابعات و قدر فی السرد و اعملوا صالحاً انی بما تعملون بصیر»^{۴۷} و به‌راستی از خود به داوود موهبتی ارزانی داشتیم و آهن را برای او نرم گردانیدیم و به او گفتیم که زردهای بلند بساز و در امر زردبافی بسامان و سنجیده عمل کن. نیکوکاری کنی که من به آنچه می‌کنید آگاهم. مطابق آیات یادشده، در تمدنی که قرآن از آن یاد می‌کند، انسانی که صاحب صنعت و قدرت است، انسانی است که صنعت و مهارت خود را از ناحیه تفضل الهی می‌بیند و موظف است که کار نیکو انجام دهد و آن کار نیکو رانیکو انجام دهد. هم خوب کار می‌کند و همواره نیز خود را در محضر خدا می‌بیند. در تمدن الهی، قدرت از خداست و باید برای خدا به‌کار گرفته شود. امیر مؤمنان علی (علیه‌السلام)، در دعای کمیل از خداوند، سلامت و قوت اعضا مسئلت می‌کند تا در خدمت خدا باشد «اللهم قو علی خدمتک جوارحی» در تمدن الهی هر قدرت و هر مهارت و هر صنعتی و هر نعمتی از سلامت و امنیت گرفته تاغیر آن باید در مسیر رضای حق باشد و این ممکن نیست مگر به تقوا. در پرتو آنچه گفتیم اینک روشن‌تر می‌شود که چگونه فصل مشترک و فصل الخطاب تمامی تمدنهای الهی، تقوا است. اگر تقوا نباشد تمدن نیست، تباهی است، توحش است و سیاهی. در تمدن غیر الهی، نه صلحی است نه اصلاح نباتی و نه اصلاح نسلی، هلاکت حرث و نسل است. قرآن کریم، تمدن غیر الهی را این‌چنین توصیف می‌کند: «ومن الناس من یعجبک قوله فی الحیاة الدنیا و یشهد الله علی ما فی قلبه و



هووالد الخصام و اذا تولى سعى فى الارض ليفسد فيها و يهلك الحرث و النسل و الله لا يحب الفساد»^{۴۸} و از مردمان کسانی هستند که سخن آنان درباره زندگی دنیا (تمدن جدید غربی) تو را به شگفتی می آورد و خداوند را بر آنچه در دل دارند گواه می گیرند و حال اینکه بسیار کینه توزند (از حقوق بشر و حق توسعه و رفع فقر و ایجاد رفاه سخن می گویند، در حالیکه هیچ اعتقادی به حقوق بشر و نوع دوستی ندارند) اینان چون از سخنرازی فارغ شوند می کوشند که در زمین فتنه و فساد برپا کنند، زراعت و دام را نابود می سازند و خداوند فساد را دوست نمی دارد. حال می بینید که آیه شریفه چه قدر صریح و آشکار از صنعت و تمدن جدید بالآخر تمدن غرب سخن می گوید و ویژگی غیرانسانی آن را برملا می سازد.

تقوی، عدالت و آزادی

هنگام بحث از فلسفه گفتگوی تمدنها، از نقش محوری تقوی سخن گفتیم، اینک می افزائیم که آرمانهای خریدپسند و دلربایی از قبیل عدالت و آزادی نیز به نوعی مستقیم یا غیرمستقیم از تقوا قوت و قوام می گیرند؛ تقوا و احساس حضور مبدأ هستی در لحظه لحظه و جای جای زندگی، قوی ترین و عمیق ترین ضمانتهای اجرایی عدالت و آزادیند. انسان متقی از ظلم به دیگران می هراسد و هرگز حاضر نیست که با سوء استفاده از قدرت خود، حريم آزادی دیگران را بشکند و به حقوق حقه دیگران تجاوز کند. او نه تنها ظلم نمی کند بلکه با ظالم مقابله می کند و در مقابل او تمام قد می ایستد و به اقامه عدل و احقاق حقوق دیگران می پردازد: «کونوا للظالم خصماً و للمظلوم عوناً»، «یا ایها الذین آمنوا کونوا قوامین بالقسط شهداء لله ولو علی انفسکم او الوالدین و الاقربین»^{۴۹}، «یا ایها الذین آمنوا کونوا قوامین لله شهداء بالقسط و لا یجرمنکم شنآن قوم علی الا تعدلوا اعدلوا هو اقرب للتقوی و اتقوا الله ان الله خبیر بما تعملون»^{۵۰} مطابق آیه اخیر، تقوی مانع ظلم است و موجب رعایت عدالت است و از سوی دیگر رعایت عدالت بر مراتب تقوای انسان می افزاید و انسان را به مراحل بالای تقوا نزدیکتر می سازد.^{۵۱}

برخلاف عموم کج اندیشان که تقوا را صرفاً در صف اول جماعت ایستادن و تسبیح به دست گرفتن و احياناً ترشروی و کج خلقی خلاصه می کنند، قرآن، عدالت را به تقوی نزدیکتر می داند و عدالت را در معنای جامعی معرفی می نماید که شامل عدالت



فردی (اخلاقی) و عدالت اجتماعی می‌گردد. نظر به اهمیت عدالت اجتماعی است که خداوند سبحان علاوه بر تزکیه و تعلیم، بسط قسط و اقامه عدالت اجتماعی را نیز از اهداف بعثت انبیا معرفی می‌نماید: «لقد ارسلنا رسلنا بالبینات و انزلنا معهم الكتاب والمیزان ليقوم الناس بالقسط و انزلنا الحديد فيه بأس شديد» اصولاً از دیدگاه قرآن تعالی بدون تعادل تحقق نمی‌یابد. از مصادیق بارز تعادل، تعادل در بعد اجتماعی است که از این دومی به عدالت اجتماعی تعبیر می‌کنند. تحقق عدالت اجتماعی جز با ایجاد یک تمدن قوی و مستقل میسر نیست، استعمار خارجی و استبداد داخلی هیچ‌یک، فضایی مساعد و هوایی پاک برای عدالت باقی نمی‌گذارند. در نگاه قرآنی میهن اسلامی باید از آنچنان قدرت و قوتی برخوردار باشد که دشمن استعمارگر، جرأت اینکه چشم طمع به حریم حکومت الهی بدوزد نداشته باشد: «واعدوا لهم ما استطعتم من قوه و من رباط الخيل ترهبون به عدو الله و عدوكم» این استطاعت و قدرت غیر از استطاعت و قوتی است که از ناحیه «الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا» به دست می‌آید. اگرچه پیوند معنوی با مبدأ هستی و استمداد از امدادهای غیبی جایگاهی بی‌بدیل دارد: «ربنا افرغ علينا صبراً و ثبت اقدامنا و انصرنا علی القوم الکافرین»، لکن خداوند سبحان، توکل را همراه با تلاش و تحرک منشاء اثر می‌داند و برای حفظ مؤلفه‌های مثبت یک تمدن، توسعه اقتصادی و تقویت بنیه نظامی را ضروری می‌داند؛ چه پاک از توسعه اقتصادی و نظامی آنگاه که همراه با سعه صدر و تقوای الهی در مسیر احیا و ابقا تمدن متعالی باشد هر دو در یک نظام واحد حل و هضم و متحد می‌شوند که فرمود: «والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبیلنا».

توسعه مقدماتی، توسعه مقابلی

توسعه مقدماتی، توسعه‌ای است که به منظور رفع فقر و فحشا و فراهم شدن زمینه‌های مساعد تعالی، مطلوبیت می‌یابد و توسعه مقابلی، توسعه‌ای است که هدف از آن، حفظ استقلال و مقابله با دشمنان عدالت اجتماعی است. در توسعه مقدماتی، هدف، بسترسازی و ایجاد زمینه‌های مناسب برای تعادل فردی است. عامل مشترک هر دو توسعه، توجه به قوانین طبیعت و کشف علل و اسباب طبیعی و کاربست آن در جهت شکوفایی استعدادها و حفظ استقلالها است چه استقلال اقتصادی، چه استقلال سیاسی و چه استقلال نظامی. اصولاً استقلال فرهنگی، هزینه می‌برد، هزینه آن تنها هزینه فکری



نیست علاوه بر هزینه فکری که تفکر فرهنگیان و فرزندانگن است باید از امکانات و تسهیلات مادی و مالی نیز بهره جست، ایجاد و حفظ فرهنگ مطلوب و انتقال آن به اهالی سایر فرهنگها و به بیان دیگر تقریب فرهنگها به منظور ارتقا فرهنگ واحد جهانی، ابزار می‌خواهد، وسیله می‌طلبد، و بدون آگاهی به علل و اسباب طبیعی امکان وقوع ندارد. اینجا است که در قرآن از مال و مکتد دنیا گاهی به خیر و گاهی به حسنه و گاهی به مایه قوام یاد می‌شود:

۱- «کتب علیکم اذا حضر احدکم الموت ان ترک خیرا الوصیه للوالدین و الاقربین بالمعروف حقاً علی المتقین»^{۵۲} در وصیت تملیکی منظور از خیر، مال است و جالب این است که مطابق روایتی که از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) نقل شده، منظور از مال در آیه شریفه مال کثیر و معتنابه است.^{۵۳} مجدداً خاطر نشان می‌کنیم که خیر بودن مال در آیه شریفه به لحاظ کسب آن از محل حلال و مصرف آن در محل شایسته است و به همین دلیل آنان که پروائی حلال و حرام ندارند و اموال خود را در مسیر حرام مصرف می‌کنند چنین مالی به هیچ وجه برای آنان خیر محسوب نمی‌شود: «ایحسبون انما نمدهم به من مال و بنین نسارع لهم فی الخیرات»^{۵۴} مال و ثروت وقتی خیر محسوب می‌شود که از راه صحیح کسب شود و در مسیر صلاح صرف شود.

«ربنا آتنا فی الدنیا حسنه و فی الآخره حسنه و قنا عذاب النار»^{۵۵} مطابق آیه شریفه مؤمنان کسانی هستند که هم خیر دنیا را مستلث می‌کنند و هم خیر آخرت را. حسنات دنیا، نظام اقتصادی و مالی سالم، نظام اجتماعی و سیاسی صحیح، وجدان‌کاری و نظم و انضباط اجتماعی، مجالس خوب، معلم صالح، زوجه سازگار، حسن خلق و توسعه در معیشت است کما اینکه حسنات آخرت، رضوان الهی و تنعم به نعمت‌های بهشتی است، امام صادق (علیه السلام) در تفسیر حسنات دنیا و آخرت فرموده‌اند: «رضوان الله و الجنة فی الآخره و السعه فی المعیشه و حسن الخلق فی الدنیا»^{۵۶} و مطابق روایت دیگر، حسنه در دنیا عبارت است از «السعه فی الرزق و المعاش و حسن الخلق فی الدنیا»^{۵۷} و در روایت سوم، «حسن الصحبه»^{۵۸} یعنی جلیس، رفیق، شریک و همسر و همکار و تمام کسانی که انسان با آنها مرتبط و مصاحب است.^{۵۹} آیه یادشده را که متن دعای مؤمنان است مقایسه کنید با آیه قبل از آن یعنی آیه ۲۰۰ سوره بقره، مطابق آیه اخیر، متن دعای دنیاپرستان، این است: «فمن الناس من یقول ربنا آتنا فی الدنیا و ماله فی الآخره من خلاق»



همانگونه که ملاحظه می‌فرمائید، اهل دنیا در دعای خود واژه حسنه را به‌کار نبرده‌اند، فقط گفته‌اند: «ربنا آتنا فی الدینا»، نگفته‌اند: «ربنا آتنا فی الدینا حسنه»، این نشان می‌دهد که برای اهل دنیا مطلق مال و مکنث، خیر است همین مقدار کافی است که مطابق هوای نفس او باشد درحالی‌که برای مؤمنان، خیر آن است که مورد رضای حق باشد و مال دنیا در صورتی خیر و حسنه محسوب می‌گردد که در مسیر حق به‌کار آید.^{۶۰}

۲- «ولا تؤتوا السفهاء اموالکم الّتی جعل الله لکم قیاماً»^{۶۱} آیه کریمه، اهمیت توسعه اقتصادی و تأثیر مال در حفظ استقلال و قوام جامعه را مورد تصریح قرار داده است. توسعه سالم اقتصادی به‌مثابه ستون فقرات جامعه معرفی شده که موجب قیام و مایه قوام جامعه است. جامعه‌ای که به‌دلیل فقر و نابسامانی اقتصادی، ستون فقرات او قطع شده و یا نقص دارد، عاجز از قیام است. جامعه در کلیت و شمول خود باید واجد این توانمندی باشد. لذا اگر نظام اقتصادی جامعه به‌گونه‌ای باشد که اموال و دارائی‌ها و ثروت‌ها تنها در دست عده خاصی تداول و گردش داشته باشد، چنین جامعه‌ای نیز به‌دلیل عدم توزیع عادلانه ثروت، فاقد قوام و استحکام است. مفاد آیه شریفه قرآن نیز همین است: «کی لایکون دوله بین الاغنیاء منکم»^{۶۲}. علامه طباطبائی ذیل تفسیر آیه پنجم از سوره نساء، تحت عنوان «کلام فی ان جمیع المال لجمیع الناس»، به‌صراحت تمام از ضرورت عدالت توزیعی و ضرورت تدبیر در امر معاش مجتمع انسانی و حفظ مصالح جمعی سخن گفته است.^{۶۳}

تمدن، تدبیر و توسعه

از تدبیر علمی و مدیریت نظام‌مند و صحیح مجتمع انسانی سخن گفتیم، این نکته را بیفزاییم که بسیاری از مفسران و لغت‌شناسان آیات قرآن تدبیر را به‌معنای تأمل، تدقیق و فهم عمیق دانسته‌اند. راقم این سطور برای اولین بار از حضرت آیت‌الله جوادی آملی آموخت که تدبیر با توجه به ریشه لغوی آن که از «دبر» به‌معنای عقب گرفته شده است به‌معنای فهم جمعی و جامع قرآن است. توضیح اینکه انسان به‌صرف دقت در معنای یک آیه قرآن نمی‌تواند به‌معنای دقیق و عمیق آن پی ببرد، فهم عمیق و دقیق معانی آیات قرآن متوقف بر آن است که انسان بر یک آیه توقف نکند، از آن آیه فاصله بگیرد و علاوه بر صدر و ذیل آن آیه، آیات قبلی و بعدی آن را مطالعه نماید و به‌قرینه آیات قبلی و



بعدی آن سوره و بلکه به قرینه تمامی آیاتی که قبل و بعد از آن سوره قرار گرفته است به فهم جامع و منسجمی از آیه موردنظر توفیق یابد. این شیوه از تفسیر متن همان شیوه درستی است که امروزه از آن به فهم سیستمی^{۶۴} تعبیر می‌آورند. البته تفاوتی که فهم سیستمی در نظام تفسیری اعظامی چون علامه طباطبائی و تلمیذان مسلم ایشان با سایرین دارد در این جهت است که ایشان و پیروان مکتب ایشان، به همان میزان که به فهم سیستمی اهمیت می‌دهند به فهم آگزیوماتیک^{۶۵} نیز اهتمام می‌ورزند، بلکه از یک جهت اهتمام آگزیوماتیک که اهتمام نظام‌مند و دارای مراتب منطقی به مبانی و اصول موضوعه می‌باشد، از اهمیت بیشتری برخوردار است.

به‌هر تقدیر تدبیر و تدبیر از آن جهت به فهم عمیق و دقیق ترجمه شده که مستلزم گذشته‌نگری^{۶۶} و آینده‌نگری^{۶۷} و به‌تعبیر دیگر مستلزم جامع‌نگری و همه‌جانبه‌نگری است.

تمدن، تلاش و توسعه

بدون تردید فهم صوفیه و اشاعره از معنای زهد و توکل و تأثیر این فهم بر فهم آنان از واژه تقدیر، نقش بسیار مؤثر و منقّی‌ای در تکون اندیشه بدبینی نسبت به دنیا و تضعیف روحیه تلاش و کوشش و واگذاری مجاری امور به دست سرنوشت و دست بر روی دست گذاردن و در مقابل ظالم سکوت کردن و رضا به داده دادن و دم فرو بستن داشته است. اگرچه تلاش مبلغان مسیحی و میسیونرهای اروپایی را در جهت تحقیر تمدن اسلامی و تحریف فرهنگ و اندیشه اسلامی نمی‌توان از یاد برد، لکن سهم به‌سزای عوامل درونی از قبیل کج‌اندیشی‌ها و تن‌آسانی‌های مسلمانان را نیز نباید نادیده گرفت. پیش از این از جامعیت و وسطیت امت اسلامی سخن گفتیم و همانجا اشاره نمودیم که وسطیت و جامعیت امت اسلامی مرهون فهم عمیق و عمل دقیق به حکم و احکام دین وسط است. آیه شریفه ذیل در این معنا ظهور دارد که اعتدال و جامعیت امت، متوقف بر فهم و عمل به تعالیم و موازین معتدل و جامع است:

«یا ایهاالذین آمنوا ارکعوا و اسجدوا و اعبدوا ربکم و افعلوا الخیر لعلکم تفلحون و جاهدوا فی‌الله حق جهاده هو اجتبیکم و ما جعل علیکم فی‌الدین من حرج ۰۰۰ لیکون الرسول شهیداً علیکم و تکونوا شهداء علی الناس، فاقیموا الصلوه و اتوا الزکوه و

اعتصموا بالله مولیکم فنعم المولی و نعم النصیر»^{۶۸} شاهد بودن امت اسلامی و به تعبیر دیگر الگو بودن امت اسلامی در آیه شریفه میان دو کوشش و دو تلاش قرار گرفته است، در آیه شریفه فلاح و صلاح و توسعه و سعادت، مشروط به اقامه نماز به طور خاص و مطلق عبادات و اعمال خیر شده است پس از آن مسلمانان مأمور به مجاهدت و سخت کوشی در مسیر حق شده‌اند، ترتیب: ۱- نماز ۲- عبادت ۳- عمل خیر ۴- نهایت مجاهدت را که هر یک مفهوماً و مصداقاً گسترده‌تر از عبارت قبل خود است در نظر آورید تا اهمیت عنصر عمل صالح را در کنار ایمان دریابید، با این وجود خداوند سبحان این مقدار را برای تحقق امت وسط کافی نمی‌داند و علاوه بر آن مجدداً امر به اقامه نماز و پرداخت زکات می‌نماید. در آیه شریفه، امت وسط، امتی است که از هرسو محفوظ به عبادت و عمل صالح است یعنی امتی که در گذشته و حال و آینده به جدیت تمام می‌کوشد، دامن همت به کمر می‌زند و از سعی و تلاش در جهت ادای حق‌الله و حق‌الناس فرو نمی‌گذارد و فرو نمی‌نشیند و بعد از طی این مراحل تازه از تولی به ولایت حق و توکل به نصرت الهی سخن می‌گوید.^{۶۹} اینک از حق نگذریم آیا ملت‌های اسلامی در تمامی ادوار و خصوصاً در چهار قرن اخیر از چنین ایمان خالص و اعمال صالحی بهره‌مند بوده‌اند تا صاحب تمدن شاهد، تمدن الگو و تمدن توسعه‌یافته محسوب شود، بعد از آن همه خصومت اجانب و آن همه سهل‌انگاری و تن‌آسانی دوستان، اگر نامی و یادی از تمدن اسلامی مانده، تنها به تفضل الهی و به برکت دعای خیر اولیاء خدا و عنایات خاصه حضرت بقیه‌الله‌الاعظم بوده است. مجاهدت فی سبیل‌الله در معنای جامع کلمه، شرط تحقق تمدن وسط و شرط تحقق تمدن شاهد است: «والذین جاهدوا فینا لنهدينهم سبیلنا»

تمدن، تقدیر و توسعه

تمدن جدید غرب محصول تسخیر طبیعت بود و تمدن شاهد اسلامی (= تمدن الگوی اسلامی) محصول دو تسخیر است:

۱- تسخیر طبع انسانی و تعدیل غرائز آن

۲- تسخیر طبیعت و تعدیل تصرف در آن

تسخیر اول، مفاد آیه شریفه «و نفس و ماسواها فألهمها فجورها و تقویها قد افلح من



زکیها و قد خاب من دساها» و مفاد کلام معصوم است که فرمود: «اشجع الناس من غلب هواه» چگونه کسانی که متبع و مطیع هوای نفس‌اند و مغلوب مطامع انسانی گشته‌اند می‌توانند مدعی تسخیر و تسلیط بر نفس باشند. از تمدن غربی بگذریم که اساساً تسخیر نفس را شرط توسعه و ارتقا نمی‌دانند و بلکه برعکس تئوری توسعه آنها، توسیع تمایلات نفسانی و تسهیل وسائط اطفاء تمنیات نفسانی در حداکثر ممکن است. سخن بر سر ملی است که آرزوی تحقق تمدن وسط را در سر می‌پرورانند.

دانستیم که ملل اسلامی در تسخیر نفس چندان توفیق نداشته‌اند، اینک ببینیم آیا در تسخیر دوم یعنی تسخیر طبیعت موفق بوده‌اند. لیکن پیش از اینکه به این پرسش پاسخ دهیم که البته پاسخ آن بسیار آسان و واضح است ابتدا بررسی کنیم که آیا تمدن وسط، تسخیر دوم را پذیرفته است یا خیر؟ مفاد آیات ذیل نشان می‌دهد که تسخیر طبیعت در تفکر اسلامی پذیرفته شده است: «اللّه الذی سخر لکم البحر لتجرى الفلک فیه بامرہ و لتبتغوا من فضلہ و لعلکم تشکرون و سخر لکم ما فی السموات و ما فی الارض جمیعاً منه ان فی ذلک لآیات لقوم یتفکرون»^{۷۱} علامه طباطبائی در تفسیر آیات یادشده فرموده‌اند معنای تسخیر و تسلط بر بر و بحر و معنای تسخیر آسمان و زمین این است که اجزای مشهود عالم طبیعت، براساس نظام واحدی با یکدیگر مرتبط‌اند (= جبر علی طبیعت) و ارتباط اجزاء نظام با یکدیگر و ارتباط انسان با نظام به گونه‌ای است که بشر می‌تواند از عالم منتفع شود و پیوسته مجتمع بشری از طریق توسیط و توسل به روابط نظام طبیعت و قرار دادن پدیده‌های به‌ظاهر متفرق و پراکنده در ذیل تفسیر و تبیین واحدی از طبیعت، از مزایای زندگی طبیعی منتفع شده و توسعه یابد.^{۷۱}

راقم این سطور هنگام مطالعه تعابیر کتاب شریف المیزان، تعابیری را به یاد آوردم که در فلسفه علم جدید، مبنای تحلیل تجربی قرار گرفته و یا به نوعی تبیین تحقیق تجربی‌اند تعابیری از قبیل یکنواختی طبیعت^{۷۲} (نظام واحد)، نجات پدیده‌ها^{۷۳}، تفسیر علت وقوع آنها از طریق تبیین علی^{۷۴} و اصل تحویل برخی از قوانین به قوانین دیگر در وحدت‌بخشی به نظام علمی^{۷۵} و تعابیر دیگری از این قبیل، همه متضمن مفاهیمی و مضامینی هستند که در عبارت کوتاه علامه طباطبائی مورد توجه قرار گرفته است^{۷۶} استفاد از کلام علامه طباطبائی این است که اولاً: تسخیر طبیعت به قصد توسعه مجتمع بشری مورد مشیت الهی قرار گرفته ثانیاً: این تسخیر از طریق تحقیق تجربی و کشف

قوانین طبیعت که صورت‌بندی کمی^{۷۷} نظم حاکم بر طبیعت است تحقق می‌یابد. نکته دیگر اینکه علامه طباطبائی صریحاً از توسعه و بهره‌مندی از مزایای جهان طبیعت سخن گفته‌اند.

مفهوم تقدیر الهی که همواره در معرض کج‌فهمی و فهم خرافی و انحرافی بوده است، چیزی جز این نیست که به مشیت الهی علیت عامه و نظام اسباب و مسببات بر جهان و جمیع وقایع و حوادث جهان حکمفرماست و هر حادثی ضرورت و قطعیت وجود خود و نیز شکل و خصوصیت زمانی و مکانی و سایر خصوصیات وجودی خود را از علل متقدمه خود کسب می‌کند و یک رابطه ناگسستنی میان هر موجودی و علل متقدمه آن وجود دارد که گذشته، حال و آینده او را به هم مرتبط می‌سازد.

بدین ترتیب اعتقاد به تقدیر الهی لزوماً به معنای اعتقاد به جبر و عدم تأثیر تلاش و فعالیت انسان نیست. آری اگر کسی تقدیر را به این معنا بداند که بشر و اراده او هیچ مداخلیتی در وقوع حوادث و حدوث وقایع ندارد و مشیت الهی یکپارچه جانشین قوه و نیرو و اراده بشر می‌شود و به این معنا ملتزم باشد قائل به جبر است لکن این اندیشه باطل است زیرا با قاطع‌ترین براهین به اثبات رسیده است که تأثیر بلاواسطه ذات حق در حوادث جهان طبیعت ممتنع است و خداوند هر موجودی را صرفاً از راه علل و اسباب خاص خود ایجاب می‌بخشد که از جمله علل و اسباب تحقق یک فعل، اراده و خواست انسان است. علامه طباطبائی در تفسیر تقدیر و در تعریف واژه قدر می‌نویسد: منظور از قدر، هندسه و حد، وجود شیء است و در این تعریف به روایت محمد بن اسحاق از حضرت علی بن موسی الرضا استناد می‌کند.^{۷۸} تعریف تقدیر به هندسه شی و تحدید حدود وجود آن نشان می‌دهد که تقدیر الهی هرگز به معنای جبر و سلب اختیار از بشر نیست. در آیه شریفه «من نطفه خلقه فقدره ثم السبیل یسره»^{۷۹} اشاره به این حقیقت وجود دارد که تقدیر هرگز منافاتی با اختیاری بودن افعال اختیاری انسان ندارد.^{۸۰} اروپائیان مسیحی علت‌العلل انحطاط مسلمین را اعتقاد به قضا و قدر می‌دانند،^{۸۱} لکن تقدیر به معنای توجه به هندسه جهان طبیعت و امکان اندازه‌گیری حدود و شناخت عوامل و شرایط وقوع حوادث طبیعی و اجتماعی است و بدین ترتیب تقدیر در تعارض با توسعه و در تضاد با عقل ابزاری نیست. آری اگر غفلتی از مسلمین سرزده باشد از ناحیه صغرای قضیه است آنهم به این معنا که در پی کشف مصادیق مقدرات (به کسر



دال) یعنی کشف علل خاص وقوع حوادث طبیعی نبوده‌اند. حضرت داوود نبی که به تصریح قرآن آهن در دست او چون موم بود، مورد خطاب قرار گرفت که: «ان عمل سابغات و قدر فی السرد و اعملوا صالحاً»^{۸۲} یعنی زره جنگی را کامل و فراخ بگیر و با انتخاب اندازه و گره مناسب برای دانه‌های زنجیر زره، آن را محکم و نفوذناپذیر قرار ده. فراخی زره حاکی از کامل بودن و به اندام بودن زره است و تقدیر زره به معنای استواری و استحکام زره است. در آیه شریفه هم به لحاظ کمی و هم به لحاظ کیفی به عقل ابزاری اشاره شده است.^{۸۳} همه سخن بر سر این است که عقل ابزاری باید ابزاری باشد برای عمل صالح و برای هدفی متعالی.

وامداری تمدن غرب نسبت به فرهنگ و تمدن اسلامی

شیخ محمد عبده مصلح مسلمان مصری می‌گوید دنیای اروپا از روزی که از دین خود صرف‌نظر کرد به سوی سعادت گام برداشت و به عکس دنیای اسلام از روزی که از دین خودش صرف‌نظر کرد، دیگر روی سعادت را ندید.^{۸۴} ما این مطلب را می‌افزائیم دنیای اروپا که از دین خودش صرف‌نظر کرد عملاً به چه مسلک و دینی روی آورد؟ پاسخ این است که به لحاظ تعالیم اجتماعی و تدبیر جمعی به سوی اسلام نزدیک شد. از علل اساسی تمدن جدید اروپایی، انشعاب فرقه پروتستانها از فرقه کاتولیک است. پروتستانها اصلاحات اساسی در دین مسیح ایجاد کردند، از میان اصلاحاتی که پروتستانها به عمل آوردند، سه اصلاح در درجه اول اهمیت و اثرگذاری بود:

یکم: برداشتن فاصله میان انسان و خدا و به تعبیر دیگر، ارزش بخشیدن به انسان و برای او شخصیت قائل شدن: در تفکر مسیحی و قرون وسطا، پاپ واسطه میان انسان و خدا بود و بدون وساطت پاپ، دعا و نیایش انسان بی‌ارزش بود و خدا دعای انسان را نمی‌شنید و یا دعای او رامستجاب نمی‌نمود. تفکر پروتستانی این واسطه جعلی را حذف نمود.

دوم: حجیت قائل شدن برای عقل در حریم دین: در تفکر مسیحی قرون وسطائی، بشر با اندیشه و تفکر نه تنها به خدا نزدیک نمی‌شد بلکه از خدا دور می‌شد و منفور می‌گشت، تفکر پروتستانیزم برای عقل حریت و حجیت قائل شد.

سوم: توجه به معیشت و امرار معاش و تلاش در جهت وسعت بخشیدن به زندگی

جالب این است سه اصل یادشده مستقیماً از تعالیم اسلامی اخذ و اقتباس شده است؛ پس از جنگهای صلیبی و تماس غرب با شرق و آشنایی اروپائیان با بینش و ارزش‌های اسلامی، اصول سه‌گانه یادشده را به‌عنوان اصلاحات در دین مسیح وارد نمودند. اگرچه در کتابهای تاریخ تمدن، پیدایش مذهب پروتستان از علل اصلی تمدن جدید، شمرده شده است لکن نباید از یاد برد که مذهب پروتستان مولود برخورد مسیحیت با اسلام و اخذ و اقتباس اصول اساسی خود از دین اسلام بود. بدین ترتیب، تمدن جدید مسیحی در قسمت مثبت خود، متأثر و مرهون تعالیم و تمدن اسلامی بوده است. البته اغراضی در کار بود استعمارگران و مبلغان مسیحی به‌منظور مقابله با فرهنگ اسلامی و به‌منظور تحقیر تمدن اسلامی، اصول یادشده را مستقلاً و مستقیماً به‌خود منتسب نمودند و اسلام را که ذاتاً و مستقلاً متضمن این مضامین و تعالیم بود، به‌گونه‌ای تبلیغ کردند که گویی ضدبشریت، ضدتعقل و ضدتوسعه و گشایش مادی است. اینک به‌صورتی گذرا به مبانی و معانی اسلامی اصول سه‌گانه فوق‌الذکر می‌پردازیم:

اصل یکم: از دیدگاه قرآن، انسان به حکم نفخه الهی (ونفخت فیہ من روحی) و به حکم جنبه خلیفة‌اللہی (واذقال ربک للملائکہ اِنّی جاعل فی الارض خلیفه) ^{۸۵} صاحب شرافت و کرامت است و ارزش او هرگز معادل ارزش گل و لایبی نیست که ماده خلقت او را تشکیل داده است. مهم ماده خلقت نیست بلکه مهم ماهیت مخلوق و قابلیت او برای تکامل و تقرب به مبدأ خلقت است، در کرامت ذاتی انسان همین آیه کفایت می‌کند که:

« ولقد کرّمنا بنی آدم و حملناهم فی البر و البحر و رزقناهم من الطیبات و فضلناهم علی کثیر ممن خلقنا تفضیلاً » ^{۸۶} تفاوت تکریم و تفضیل در این جهت است که در تکریم، شخصی یا اشخاصی مورد عنایت قرار می‌گیرند و وصفی یا اوصافی به آنان تخصیص می‌یابد به طوری که به‌غیر آن اشخاص، آن اوصاف اعطا نشده است در حالیکه تفضیل، این است که صفتی که میان دو یا چند چیز مشترک است به یکی از آن‌دو یا چند چیز بیشتر اعطا شود. در آیه یادشده، تکریم انسان به موهبت عقل است که اختصاص به انسان دارد و در سایر موجودات زنده یافت نمی‌شود و تفضیل انسان بر سایر موجودات زنده، به سایر اوصاف و قوایی است که انسان و حیوان به‌طور مشترک از آن برخوردارند. ^{۸۷}



در اصل اول مسئله دیگری نیز مطرح بود که عبارت بود از ارزش انسان برای سخن گفتن مستقیم و مستقل با خداوند سبحان بی آنکه نیازی به توسیط پاپ یا قدیس یا پدر روحانی باشد. در این مورد نیز آیه ذیل ارزش یادشده را برای انسان به رسمیت می‌شناسد و با لطافت تمام انسان را ترغیب و تشویق می‌نماید که بی واسطه و بی رابطه، خدای خود را پرستش کند و با او به نیایش بپردازد:

«وَاِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَانِّي قَرِيبٌ لِّجَبِّ دَعْوِهِ الدَّاعِ اِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبْ لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي»^{۸۸}

آیه شریفه در تشدید عاطفه و نفی واسطه و تلطیف بیان و رقت اسلوب در باب نیایش و پرستش آیه‌ای است که بی‌بدیل است؛ حاوی هفت نکته لطیف است و متضمن هفت ضمیری که مرجع آن ضمیر، خدا است:

- ۱- در آیه یادشده خداوند به صورت متکلم وحده سخن می‌گوید و هیچ واسطه‌ای را در نظر نمی‌گیرد که نیازمند متکلم مع‌الغیر و یا صیغه غایب باشد.
- ۲- به جای آنکه از واژه ناس و واژه‌هایی نظیر آن استفاده کند، عبارت «عبادی» را می‌آورد یعنی بنده من.
- ۳- واسطه در جواب را حذف می‌نماید و به جای آنکه بگوید: «فقل انی قریب» می‌گوید: «فانی قریب».

- ۴- با آن که از ادات تأکید است، قرب خود به بنده خود را مورد تأکید قرار می‌دهد.
- ۵- به جای آنکه از فعل قرب استفاده کند، از صفت قرب استفاده می‌کند تا دوام و ثبوت قرب را برساند.
- ۶- با فعل مضارع (فلیستجیبوا و اجیب) نشان می‌دهد که استمرار دعای بنده و استمرار اتصال میان خدا و بنده برای خدا محبوب و مطلوب است.

- ۷- کافی بود که بگوید: «اجیب دعوه الداع» معنا تمام بود لکن برای آنکه تأکید کند که صرف دعا به تنهایی و بدون هیچ قید و شرط دیگری برای اجابت کافی است، عبارت «اذا دعانی» را افزود. اضافه می‌کنیم که به کار بردن ضمیر متکلم وحده به جای اسم جلاله به منظور تحبیب و ایجاد رابطه محبت است.^{۸۹}

اصل دوم: مکرم بودن انسان به نعمت عقل و اختصاص او به این موهبت الهی، علاوه بر اصل یکم، مبنای اصل دوم را نیز نشان می‌دهد. نعمت عقل - که مطابق نصوص

روایی در حکم پیامبر درونی است همانگونه که پیامبران الهی، در حکم عقل بیرونی هستند.^{۹۰} همچون هر نعمت دیگری و در رأس همه نعمت‌ها، باید مورد سپاسگزاری و شکر عملی قرار گیرد. گزاردن شکر نعمت عقل، به تعقل و تفکر است. مطابق قرآن آنکه شکر نعمت عقل را به جای نمی‌آورد و آن را در مسیر کشف حقیقت به کار نمی‌گیرد، بدترین جنبنندگان است «ان شرّ الدواب عندالله الصم البکم الذین لایعقلون»^{۹۱} آیات ضرورت بصیرت در دین، ضرورت سخن گفتن به قول سدید، ضرورت تبعیت از احسن اقوال و آیات مذمت عدم تدبیر در قرآن: «افلا یتدبرون القرآن ام علی قلوب اقفالها»، و بسیاری دیگر از آیات شریفه همه دلالت بر حجیت تعقل و تفکر دارند مگر می‌توان بدون اندیشه و رعایت اصول استدلال، به بصیرت رسید و سخن استوار گفت و به عمق معانی آیات قرآن پی برد.

معروف است که منابع فرهنگ اسلامی، کتاب و سنت و عقل و اجماع است. لکن استاد فرزانه آیت‌الله جوادی آملی در درس‌های خود فرمودند: تقسیم صحیح این است که بگوییم منابع اسلامی بر دو دسته‌اند، یکی عقل و دیگری نقل، دلیل نقلی خود بر دو قسم است یا کتاب است یا سنت، سنت نیز به نوبه خود یا از حدیث به دست می‌آید یا از اجماع یا از شهرت؛ حدیث نیز به نوبه خود یا متواتر است یا واحد، شهرت هم یا شهرت فتوایی است یا شهرت روایی یا شهرت عملی. اجماع نیز یا اجماع دخولی است یا کشفی یا لطفی. به هر تقدیر آنچه مسلم است اجماع و یا شهرت هیچ‌یک در عرض دلیل عقلی جای نمی‌گیرند کما اینکه تعبیر و تقسیم مجاری معرفت بشری، به عقل و دین تقسیم صحیحی نیست چرا که عقل نیز جزء دین است و در متن دین جای دارد، آری می‌توان گفت عقل و نقل لکن نمی‌توان گفت عقل و دین زیرا اصولاً قسم شیء قسم شیء قرار نمی‌گیرد.

قاعده ملازمه که عبارت اصطلاحی آن به صورت ذیل بیان می‌شود از قواعد مسلم، در علم کلام اسلامی و علم حقوق اسلامی است؛ «کلما حکم به‌العقل حکم به‌الشرع و کلما حکم به‌الشرع حکم به‌العقل» یعنی هر آنچه محکوم به حکم عقل سلیم است قطعاً مورد پذیرش شرع و دین است. کما اینکه احکام مسلم و معتبر شرعی، مصحح به صحه عقل‌اند یعنی عقل سلیم خالی از شواذب اوهام قطعاً حکم می‌کند که خداوند سبحان که رئیس عقلا بلکه خالق عقل است هرگز حکمی نمی‌کند که با حکمت و مصالح عباد منافات داشته



باشد و به تعبیر دیگر احکام شرعیه اثباتاً و نفیاً تابع مصالح و مفسد واقعیه هستند. چگونه چنین نباشد درحالیکه قرآن، رجس و پلیدی را نتیجه قطعی عدم تعقل دانسته و رجس و پلیدی را به پرده سنگین و سیاهی تشبیه کرده که به دلیل عدم تعقل ظلمت خود را بر ذهن و ضمیر انسان حاکم گردانیده و انسان را به ورطه تردید و دودلی و شک می افکند. «وما كان لنفس ان تؤمن الا باذن الله و يجعل الرجس على الذين لا يعقلون»^{۹۲}

ایمان اختیاری به خداوند سبحان و اهتداء به هدایت الهی، همچون هر امر دیگری در تحقق خودنیازمند به اسباب مناسب و مسانخ است و هیچ سببی بدون اذن الهی مؤثر واقع نمی شود. اذن الهی تنها شامل کسانی است که بیندیشند و اهل عناد و لجاج و جحود نباشند، آنان که نمی اندیشند فاقد قابلیت حصول اذن الهی بوده تنها شایسته تردید و ریب و بی ایمانند. در آیه یادشده، به قرینه مقابله ایمان با رجس منظور از ایمان، شک و ریب است^{۹۳}. آیه شریفه به لحاظ اندیشه رایج در ایمان مسیحی نیز قابل تأمل است. ببینید چه فاصله ای است میان دینی که بی ایمانی و رجس را نتیجه عدم تعقل می داند و در سوی دیگر تعالیم دینی محرفی که ایمان واقعی را در عدم تعقل جستجو می کند. بسیاری از متکلمان مسیحی به تدین بدون تعقل توصیه کرده اند و پنداشته اند که میان دینداری و خردورزی هیچ گونه رابطه مثبتی وجود ندارد. تعابیری از قبیل «درپی آن مباش تا بفهمی تا ایمان آوری»^{۹۴}. خردستیزی در حوزه دین بدانجا رسید که ایمان ناب و خلوص دینی را تنها در گرو ضدیت با تعقل دانستند و تصریح کردند که «آنچه را که پوچ و عقل ستیز است باور کن»^{۹۵} و یا «ایمان به صلیب آویختگی عقل است»^{۹۶}.

اصل سوم: احترام به عمل و سخت کوشی؛ دانستیم که مسیحیت کاتولیک این چنین تبلیغ می شد که هرگونه توجه به زندگی دنیوی، انسان را از خدا و خداپرستی غافل می سازد و بر انسان است که تا می تواند به کار و تلاش بی اعتنا باشد و خود را نگران درآمد کم نسازد و با فقر بسازد. این در حالی است که در اندیشه اسلامی، آن کسی که در راه اعاشه و اداره عائله خویش تلاش کند، همچون مجاهد فی سبیل الله است یعنی همچون کسی است که در راه خدا شمشیر می زند و جهاد می نماید: «الکاد لعیاله کالمجاهد فی سبیل الله»^{۹۷} پیامبر اکرم با هر نوع تنبلی، تکدی، گداصفتی و کلاشی و گل بر دیگران شدن سخت به مبارزه برخاست جد و جهد در مسیر کسب و کار را عبادت شمرد؛ به صورت متواتر از پیامبر اکرم نقل شده است که فرمودند: «ملعون من القی کله

علی الناس»^{۹۸} یعنی از رحمت خدا به دور است آنکسی که سنگینی بار زندگی خویش را بر دوش دیگران بیفکند. مرحوم ملا محسن فیض کاشانی در المحجه البیضاء نقل می‌کند که روزی پیامبر اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله) در جمع اصحاب بود در همان هنگام جوانی برومند و نیرومند از کنار آنان گذشت، اصحاب گفتند ای کاش این جوان با این رشادت و قدرت در راه خدا گام برمی‌داشت، پیامبر اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله) در پاسخ به اصحاب فرمودند: «لاتقولوا هذا فانه ان كان يسعى على نفسه ليكفها عن المسألة و يغنيها عن الناس فهو في سبيل الله و ان كان يسعى على ابوين ضعيفين او ذرية ضعاف ليغنيهم و يكفيهم فهو في سبيل الله و ان كان يسعى تفاخراً او تكاثراً فهو في سبيل الشيطان»^{۹۹} یعنی این‌چنین سخن نگویند زیرا این شخص چه برای رفع نیازهای خود و برای اینکه کل بر دیگران نباشد تلاش کند، چه برای تأمین معاش پدر و مادر خود و یا فرزندانش کوشش کند در هر دو صورت در راه خدا است و عمل او مرضی خدا است، آری اگر برای مباحات و مفاخره به تکاثر و ثروت‌اندوزی می‌پردازد، در راه شیطان است. این روایت نشان می‌دهد که توسعه و تلاش برای گشایش و فراخی روزی چه برای خود باشد و چه برای خانواده، نه تنها منافاتی با دین ندارد بلکه در راستای دین‌ورزی و دین‌مداری است حتی تلاش برای دیگران (غیر از خود و خانواده) نیز عبادت است به طوری که اگر کسی صبح کند و توجهی به مشکلات مسلمانان نداشته باشد و نسبت به رفع درد و فقر در جامعه اسلامی اهتمام نرزد مسلمان واقعی محسوب نمی‌شود: «من اصبح لايهتم بامور المسلمين فليس بمسلم»^{۱۰۰} آری آن‌کس که جز به خود نمی‌اندیشد و صرفاً برای مال‌اندوزی و از سر حرص و طمع مستغرق در کار و بار دنیا است این‌چنین کسی و تلاش او مذموم و نکوهیده است و این‌چنین اهمیاتی کاملاً بی‌اهمیت بلکه اعتنا به اهمیت است: «قد اهتمهم انفسهم» این‌چنین کسی به پندار موهوم خود می‌خواهد با مال‌اندوزی و خست و حرص، برای خود جاودانگی را به دست آورد: «الذی جمع مالا وعدده يحسب ان ماله اخلا»^{۱۰۱} جامع‌نگری به دنیا و آخرت از تعالیم مسلم اسلامی است، از دیدگاه اسلامی اصلاح دین و دنیا ملازم یکدیگرند:

«خيرکم من لم يترك آخرته لدنياه ولا دنياه لآخرته و لم یکن کلاً علی الناس»^{۱۰۲} یعنی بهترین شما کسی است که نه آخرت را به خاطر دنیا ترک کند و نه دنیا را به خاطر آخرت ترک نماید. بدیهی است کسی که به تقدیر معیشت نمی‌پردازد و به ساماندهی و تدبیر



امور دنیوی خود نمی‌اندیشد، سربار جامعه خواهد بود. در نصوص اسلامی تصریح شده است که اصلاح معیشت، نشانه فهم عمیق انسان است و این چنین نیست که تلاش و کار برای اصلاح و ساماندهی زندگی ناشی از حب دنیا مذموم باشد. فقه که همان فهم عمیق دین است، مرز دنیادوستی مذموم از اصلاح معیشت است. اصلاح معیشت، در حقیقت اقدام به زندگی صالح است. اقدام به زندگی صالح، خصوصاً اصلاح اخلاقی نیست بلکه فراهم آوردن بسترها و زمینه‌ها و ایجاد اسبابی است که در آن بسترها و به وسیله آن اسباب، یک زندگی سالم ممکن می‌گردد. صلاح و سداد است، دنیایی است که اخلاق مجال ظهور می‌یابد و دنیایی است که در آن اقتصاد با اخلاق جمع می‌گردد و یا اخلاق به اقتصاد جهت می‌دهد:

«من فقه الرجل ان يصلح معيشه و ليس من حب الدنيا طلب ما يصلحک»^{۱۰۲}

اصولاً اصلاح طلبی یک تکلیف اسلامی است. هر مسلمانی به حکم اینکه مسلمان است خواه ناخواه اصلاح طلب و لاقول طرفدار اصلاح طلبی است. اصلاح طلبی هم یکی از شئون پیامبران است^{۱۰۴} و هم از مصادیق امر به معروف و نهی از منکر است که از ارکان تعلیمات اجتماعی اسلام است همان گونه که می‌دانید امر به معروف و نهی از منکر یک تأسیس نظارتی در اسلام است و این تأسیس نظارتی اختصاص به عبادات و حفظ حجاب ندارد بلکه، اختصاص به امور فرهنگی نیز ندارد بلکه تکلیف عامی است که شامل تمامی ابعاد اقتصادی، سیاسی و اجتماعی نیز می‌گردد. البته هر امر معروف و نهی از منکر لزوماً مصداق اصلاح اجتماعی نیست ولی هر اصلاح اجتماعی، مصداق امر به معروف و نهی از منکر است.^{۱۰۵} امیر مؤمنان علی (علیه السلام) فرمود: خدایا تو خود آگاهی که آنچه از سوی ما صورت گرفت، رقابت در کسب قدرت یا خواهش فزون طلبی نبود بلکه به این منظور بود که سنن تو را که نشانه‌های راه تو باشد بازگردانیم و اصلاح آشکار و مشهودی در شهرهای تو به عمل آوریم تا بندگان مظلوم و محرومت امان یابند و مقررات به زمین مانده‌ی تو از نو بپا داشته شوند: «اللهم انک تعلم انه لم یکن الذی کان منا منافسه فی سلطان ولا التماس شیء من فضول الحطام ولكن لنزد المعالم من دینک و نظهر الاصلاح فی بلادک فیأمن المظلومون من عبادک و تقام المعطلة من حدودک.» مطابق تفسیری که علامه مطهری از کلام فوق به دست داده‌اند، معنای فراز اول یعنی رد معالم دین، احیا و تعمیق تفکر اصیل دینی است، معنای فراز دوم - اظهار اصلاح - اصلاح

اساسی و آشکار و چشمگیر است که نظر هر بیننده را جلب نماید و علائم بهبودی وضع زندگی مردم کاملاً هویدا گردد یعنی تحولی بنیادین در اوضاع زندگی خلق خدا به وجود آید و معنای فراز سوم سخن - یعنی امان مظلومان - مقابله با ظلم و اصلاح در روابط اجتماعی انسانها است و بالاخره معنای فراز چهارم - یعنی اقامه حدود تعطیل شده الهی - تحول ثمربخشی در نظامات مدنی و اجتماعی جامعه مطابق موازین اسلامی است.^{۱۰۶}

بدین ترتیب کلام امیرالمؤمنین کلامی جامع است که جهات فرهنگی، اقتصادی، رفاهی، اجتماعی، سیاسی و امنیتی را دربر می‌گیرد. صریحتر از این کلام، عهدنامه مالک‌اشتر است، حضرت امیر(علیه‌السلام) در صدر عهدنامه مذکور می‌فرماید:

«هذا ما امر به عبدالله علی امیرالمؤمنین، مالک‌بن‌الحارث الاشر فی عهده الیه حین و لاه مصر: جبایه خراجها و جهاد عدوها و استصلاح اهلها و عماره بلادها»^{۱۰۷}

آن امام همام، ابتدا آمريت را به عبودیت پیوند می‌زند و شرط امارت و ولایت بلاد اسلامی را عبودیت الهی می‌داند و سپس چهار وظیفه اصلی حاکم اسلامی را برمی‌شمارد:

- ۱- جمع‌آوری و اخذ مالیات از متمکنان و ثروتمندان و توزیع عادلانه آن میان فقرا و نیازمندان.
 - ۲- ایجاد امنیت داخلی و امنیت مرزها.
 - ۳- تربیت معنوی، فرهنگی و اخلاقی شهروندان بلاد اسلامی و به عبارت دیگر اهتمام به آموزش و پرورش و اعتلای فرهنگ عمومی.
 - ۴- آباد کردن جامعه اسلامی و بالا بردن سطح معیشت مردم و ایجاد امکانات رفاهی و تأمین اجتماعی.
- این سخن امیر بیان است که سرلوحه و وظایف سران حکومت‌های اسلامی را توسعه اقتصادی و تعالی فرهنگ و ارتقا تمدن قرار می‌دهد.

رهبران و پیروان آئین پروتستان اصل این اصول را از اسلام گرفتند و بدین ترتیب ظلیعه‌های تمدن نوین اروپایی نمودار شد. اگر خوب دقت کنیم می‌بینیم در پروتستانیزم فقط اصل این اصول را از اسلام گرفتند یعنی این اصول با تمامی لوازم و مقارنات و توابع اخلاقی و منطقی آن که در اسلام وجود دارد اقتباس نشد لذا در دنیای مسیحی پروتستانیزم، این اصول به سرمایه‌داری، اومانیزم و توجه مفرط به کار و بی‌توجهی به

عبادت منجر شد. به تعبیر مرحوم دکتر شریعتی، دنیای اروپا بعد از آنکه از آن معنویت افراطی مسیحی رو گرداند، به سوداگری، سودگرایی و مادیگری اخلاقی روی آورد اینجا نیز مسیح دیگری لازم بود که آنان را به آن اصول اصیل توجه دهد.^{۱۰۸}

مسیحیان کاتولیک و تعداد قابل ملاحظه‌ای از مسلمانان این‌طور خیال می‌کنند که گناه خوشبختی است ولی چون خداوند نمی‌خواهد که بشر دو خوشبختی داشته باشد هم در دنیا و هم در آخرت و باید از دو خوشبختی یکی را انتخاب کند، از این جهت هر که در دنیا خوشبخت شود، به جرم این خوشبختی باید در آن جهان عذاب بکشد. این است طرز تصور مردم از گناه که مستند به یک همچو فکر غلطی است. این است که گناهان را عین خوشبختی‌ها می‌دانند و حال آنکه مطلب برعکس است؛ خوشبختی گناه نیست یا گناه چون خوشبخت‌کننده است گناه نیست؛ بلکه بدبختی گناه است و به تعبیر دیگر گناه چون موجب بدبختی است گناه است. این تفکر که بعضی خیال می‌کنند که خدا انسان را میان دو خوشبختی یا دو بدبختی مخیر کرده است از دو جهت اشکال دارد اولاً این مطلب فی حد ذاته درست نیست. پیغمبر اکرم و هیچ پیغمبری به مردم نگفت ایها الناس! شما برای اینکه در آن جهان خوشبخت شوید بیایید و در این دنیا متحمل بدبختی بشوید. برعکس، بدبختی دنیا را معلول تمرد از پیشنهادهای خود ذکر کردند. در اسلام که یک دین اجتماعی است نویدهای بزرگ دنیا است: «و نريد ان نمن على الذين استضعفوا في الارض و نجعلهم ائمه... ان الارض لله يورثها من يشاء من عباده و العاقبه للمتقين. و لقد كتبنا في الزبور من بعد الذكر...»^{۱۰۹}

رسول اکرم در یوم الانذار صریحاً وعده داد ملک شرق و غرب را. و ثانیاً بهترین مشوق گناه این است که ما این‌طور تبلیغ کنیم که گناه به این دلیل گناه شمرده شده که خوشبختی است، خوشبختی گناه است. این خود یک نوع تبلیغ به طرف گناهکاری است. به عبارت دیگر این‌گونه تبلیغ خود و سوسه گناه را در افراد ایجاد می‌کند. تبلیغ گاهی مثبت است و گاهی منفی. تبلیغ مثبت دعوت مستقیم است به گناه یا طاعت قولاً یا فعلاً، تبلیغ منفی دعوت از طریق مخالف است یعنی انسان طوری به چیزی دعوت کند که موجب تنفر شود یا طوری نهی کند که موجب ترغیب باشد. اما اول مثل دعوتی که غالباً مبلغین نادان مردم را به دین دعوت می‌کنند، دین را یک لولو و مظهر خشونت و عبوسی و سختی معرفی می‌کنند؛ همیشه می‌گویند حق طرفدار ندارد باطل طرفدار دارد، حق

پیش نمی‌رود باطل پیش می‌رود، برای توجه دادن مردم به آخرت، مظاهر نفرت‌انگیز دنیا را به رخ مردم می‌کشند و اما نهی که ثمره‌اش تشویق باشد، مثل اینکه انسان به یک آدم سر نانگهدار حرفی بزند و توصیه کند که به کسی نگویید که بیشتر داعی پیدا می‌کند به نقل و اشاعه. در اعلانهای تبلیغی گاهی از این حس بشر استفاده می‌کنند، مثلاً توصیه می‌کنند که فلان کتاب چون خیلی مهیج نوشته شده ضعیف‌القلب‌ها نخوانند یا فلان فیلم را کودکان نبینند. همه اینها به منظور تشویق و ترغیب بیشتر مردم است. تبلیغ، چه قولی و چه عملی، باید به صورتی باشد که رغبت و شوق افراد را نسبت به کار خوب زیاد و نسبت به کار بد ایجاد نفرت کند.

پیش از این تفاوت تعالی و ترقی را دانستیم و از علل اجتماعی و سیاسی عدم ترقی پیروان دین حق سخن گفتیم اینک می‌کوشیم از دلایل منطقی و فلسفی ترقی پیروان غیردین حق سخن بگوییم.

قاموس حقیقت، ناموس طبیعت

ممکن است این پرسش به ذهن خطور کند که اگر دین اسلام، در مصونیت و جامعیت و تمامیت فوق همه ادیان است و خداوند سبحان، جز اسلام دین دیگری را نمی‌پذیرد (ان‌الدین عبدالله الاسلام)، «و من یتبع غیرالاسلام دیناً فلن یقبل منه و هو فی الاخره من الخاسرین»^{۱۱۰} پس چگونه است که غیرمسلمانان در جهات مثبت تمدن جدید بر مسلمانان سبقت گرفته‌اند؟

پاسخ این است که اولاً: میان اسلام واقعی و اسلام منطقه‌ای باید فرق گذاشت، مشکل بسیاری از مسلمانان آن است که اسلام آنها اسلام منطقه‌ای است نه اسلام منطقی و واقعی. ما معمولاً به کسانی که از نظر جغرافیایی در یک منطقه زندگی می‌کنند و به حکم تقلید و وراثت از پدران و مادران، مسلمانند، مسلمان می‌نامیم و کسانی دیگر را که در شرایط دیگر زیسته‌اند و به حکم تقلید از پدران و مادران وابسته به دین دیگر هستند، غیرمسلمان می‌نامیم. این نوع مسلمانی، مسلمانی منطقه‌ای است و ارزش چندانی ندارد، آنچه از نظر واقع و باتحلیل منطقی واجد ارزش است اسلام واقعی است، اسلام واقعی، آن است که شخص قلباً در مقابل حقیقت تسلیم باشد، راه دل را بر روی حقیقت بگشاید تا حق را بپذیرد و به اقتضای آن عمل نماید (الاسلام هو تسلیم)^{۱۱۱} به عبارت دیگر اسلام

واقعی اسلامی است که از یکسو براساس تحلیل و تحقیق باشد و از سوی دیگر براساس تسلیم و بی‌تعصبی از این‌رو چنانچه کسی در عین تحقیق و بهره‌مندی از روح تسلیم به‌علی حقیقت اسلام بر او مکتوم مانده باشد ولو در این‌باره تقصیر و کوتاهی نکرده باشد و در عین حال به فضیلت‌های فطری پایبند باشد، به‌معنای واقعی، کافر محسوب نمی‌شود به‌همین ترتیب، مسلمان شناسنامه‌ای که التزامی به اصول اخلاقی ندارد و فضیلت‌های فطری را نادیده می‌گیرد و از التزام به آن فضیلت‌ها طفره می‌رود مسلمان واقعی محسوب نمی‌شود.^{۱۱۲} اگر تمدن غرب و تمدن جدید اروپا، متضمن برخی از جهات مثبت است از ناحیه اسلام واقعی است که به‌معنای تحقیق، تسلیم در برابر حقیقت و التزام به فضیلت است.

سخن امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) که فرمود: «الله فی القرآن لا یسبقکم الی العمل به غیرکم»^{۱۱۳} «یعنی خدا را در عمل به قرآن در نظر آورید مبدا غیرمسلمانان در عمل به قرآن بر مسلمانان پیشی گیرند»، ناظر به همین حقیقت است، توضیح اینکه اصولاً این فرض که یک فرد غیرمسلمان، به نماز بایستد و مطابق شریعت اسلامی روزه بگیرد و همچون مسلمانان، مناسک حج را به‌جا آورد و در یک کلام، عبادات اسلامی به‌معنای اخص کلمه را به‌جای آورد، فرضی است غیرمعمول. به‌ناچار معنای سخن پیامبر اکرم این است که مبدا مسلمانان در امر خطیر اقامه عدالت و بسط قسط و احقاق حق و برخورد با کسانی که حریم حقوق دیگران را نادیده می‌گیرند و در امر مقابله با تبعیض و فساد اقتصادی و فاصله طبقاتی و در رفع فقر و در احسان و تعاون و دست‌گیری از مستمندان و اکرام به یتیمان و در اقامه امانتداری و صدق از دیگران عقب بمانند. مسلمانان موظفند به حکم آیه شریفه قرآن که فرمود: «فاستبقوا الخیرات» گوی سبقت در انجام کار خیر را برابند. به هیچ‌وجه مسلم نیست که ملل اروپایی مسیحی نسبت به هم‌میهنان خود در امور یادشده از ملل اسلامی عقب‌تر باشند کما اینکه عکس آن محتمل‌تر است و دلیل آن نیز وقوع و تحقق خارجی آن است: «الوقوع ادل دلیل علی‌الامکان»

از صدق سخن و ادای امانت سخن گفتیم، آیا حق این دو فضیلت اخلاقی در میان مسلمانان شناسنامه‌ای ادا شده است تا مدعیان مسلمانی، انتظار رحمت رحیمیه و عنایت خاص الهی و نصرت الهی را داشته باشند، صدق سخن و ادای امانت، از چنان

اهمیتی برخوردار است که پیامبر اکرم و امام صادق علیهما آلاف التحیه والثناء، صدق حدیث و ادای امانت را در دریف کثرت صوم و صلوات و کثرت حج و کثرت اوراد و انکار در نیمه‌های شب دانسته به طوری که همه این عبادات و همه این شعائر و مناسک اگر همراه با صدق سخن و امانت‌داری نباشد، کم‌اهمیت‌اند و از ارزش و اعتبار چندانی برخوردار نیستند: «لا تنظروا الی کثره صلاتهم و صومهم و کثره الحج و المعروف و طنطنتهم باللیل و لکن انظروا الی صدق الحدیث و اداء الامانه»^{۱۱۴} به علاوه کافی است معنای جامع ادای امانت را در نظر بگیرید که شامل امانت دیانت و ولایت است آیا ملل اسلامی در امر قبول ولایت حق و سپردن حکومت به دست ولات لایق و شایسته، امانت را رعایت کرده‌اند؟ در غالب ملل اسلامی ولات و صاحبان مناصب کشوری و لشگری، یا جاهل به دین‌اند یا غافل و بی‌مبالا نسبت به دین.

ثانیاً، اقتضای فیاضیت علی الاطلاق الهی و اینکه جهان را مستعد سعی و تلاش ساخته این است که هر که تخمی بپاشد، آن را به ثمر رساند و هر که به سوی هدفی رهسپار شود، او را به هدف رساند. این حقیقت را در قالب اصطلاحات و استدلالات فلسفی نیز می‌توان بیان کرد. حکمای الهی گفته‌اند واجب‌الوجود بالذات واجب من جمیع الجهات و الحیثیات است، لذا واجب‌الفیاضیت است از اینرو هرکس طالب هرچه باشد خدا او را مدد می‌کند. چنین نیست که خداوند سبحان، طالبان دنیا را به دلیل گمراهی و به دلیل اینکه به اقتضای رشد و هدایت اقدام نکرده‌اند، از رسیدن به هدف مانع شود، دنیاطلبان نیز در دنیاطلبی خویش در حدودی که نظام سببی و مسببی این عالم امکان می‌دهد از ایجاد علل و اسباب و از تمنع و تراحم و به طور دقیق‌تر از رفع موانع و عوامل بازدارنده بهره می‌برند. به تعبیر علامه شهید مرتضی مطهری این جهان، سرزمین مستعد و مناسبی است برای کاشتن و روئیدن و رشد کردن و درو کردن، تا انسان در این سرزمین چه بذری را انتخاب کند، هر بذری بپاشد آن بذر عیناً در مزرعه مستعد و مناسب این جهان رشد می‌یابد^{۱۱۵} و به تعبیر قرآن: «کلاً نمد هؤلاء و هؤلاء من عطاء ربک و ما کل عطاء ربک محظوراً» ما همه را چه مؤمن باشند و چه کافر از فیض پروردگارت مدد می‌رسانیم، فیض پروردگارت از کسی دریغ نشده است.^{۱۱۶} آنچه گفتیم مربوط به اعمالی است که فاقد اهداف متعالی و نوع دوستانه و انسان‌گرایانه است. بنابراین در مورد اقدامات نوع دوستانه و در مورد خدمت و تعاون بر خیر، شبیه یادشده



به آسانی مرتفع می‌گردد.

بر آنچه گفتیم می‌افزاییم که هر عملی، نتایج و آثار وضعی مخصوص به خود دارد و به عبارت دیگر اعمال به لحاظ واقع یا موجب تحصیل مصلحت‌اند و یا موجب حصر در مفسده‌اند. هیچ عملی در واقع و نفس‌الامر خود، خالی از نوعی مصلحت و یا مفسده نیست و در این جهت فرقی نیست که چه کسی آن عمل را انجام دهد. اگر یک مسلمان عملی را انجام دهد که متضمن و یا مستلزم مفسده و ضرر دنیوی است، گرفتار و متضرر می‌گردد و به عکس اگر کافر عملی را انجام دهد که دارای منافع مادی و مصالح دنیوی است، از آن منفعت و مصلحت بهره‌مند می‌گردد. این همان چیزی است که از آن به حسن فعلی تعبیر می‌شود یعنی قطع نظر از حسن و قبح فاعلی، آثار مثبت و مطلوب دنیوی، قابل ظهورند.

ثانیاً: همانگونه که فلاسفه الهی تصریح کرده‌اند، در نظام هستی اصالت و غلبه با سعادت‌ها و خیرها است نه با بدبختی‌ها و شرها. از اینرو اگر قرار باشد همه مردم غیرمسلمانان، اهل شقا و شر و اهل عذاب و دوزخ باشند غلبه با شر و شقاوت خواهد بود و این برخلاف قاعده مسلم اغلبي بودن خیر و سعادت و اقلی بودن شر و شقاوت است. لازمه استدلال یادشده این است که در غیرمسلمانان نیز جهات خیر و احسان که ما از آن به نقاط قوت یاد کردیم وجود داشته باشد و این چنین نیست که هیچ غیرمسلمانی نصیبی از سعادت و خیر نداشته باشند. ایجاد نظام جامع تأمین اجتماعی، ایجاد نظام خدمت‌رسانی سریع به شهروندان در تمامی زمینه‌های رفاهی، بهداشتی، آموزشی و اشتغال، انضباط اجتماعی و وجدان کاری و رعایت نظم عمومی و احترام به قانون که از مصادیق بارز عدالت اجتماعی است فی‌الجمله نشان‌دهنده جهات مثبت تمدن اروپایی است. آری حساب ظلم و تجاوزی که سیاستمداران و سردمداران کشورهای اروپایی بر جهان سوم و کشورهای آفریقایی و آسیایی و خصوصاً بر مسلمانان رومی دارند حکایت دیگری دارد که از نقاط ننگ تمدن غرب و تمدن جدید اروپایی است که هرگز از پرونده سیاه آنان پاک نمی‌گردد، لکن سخن بر سر رابطه مردم بایکدیگر و رابطه مردم بامسئولان و تصمیم‌گیران آنها است که در این جهت نظام حقوق ملی آنها کاملاً متفاوت از نظام حقوق بین‌المللی است و همین دومی است که کشورهای درحال توسعه و یا تحت سلطه را نسبت به اعتقاد رؤسای حکومت‌های غربی به حقوق بشر، شدیداً



بدین نموده است. مشکل غرب، مشکل برخورد دوگانه در مورد شهروندان و غیرشهروندان است. جان کلام اینکه حساب حکومت‌ها را باید از حساب عموم مردم جدا نگاه داشت و نباید حکم یکی را به دیگری تسری و تعمیم داد.

خلاصه و ختام

اگرچه به تصریح بسیاری از جامعه‌شناسان، در طول تاریخ تمدن، ادیان الهی، مؤثرترین عامل تمدن‌ساز بوده‌اند و از این نظر بحث از گفتگوی تمدنها با بحث از گفتگوی ادیان ممزوج و آمیخته بوده است، لکن نظر به تفاوت ادیان از نظر مصونیت از تحریف و نیز تفاوت آنها از نظر کمال و تمامیت، نمی‌توان از مطلق دین سخن گفت بلکه باید میزان تأثیر ادیان مختلف را در تمدن‌سازی به‌طور مستقل و مقایسه‌ای مورد مطالعه قرار داد. از سوی دیگر دلیل تفکیک مبحث گفتگوی ادیان از گفتگوی فرهنگها و تمدنها، صحت و دقت اعتقاد نظری و شدت و قوت التزام عملی به تعالیم دینی است، از یک طرف تعالیم مسیحی در مورد علم و توسعه، تعالیم محرف است، و از سوی دیگر تعالیم اصیل اسلامی، در عین اهتمام تمام به علم و توسعه، از سوی اکثر ملل اسلامی مورد تظن و فهم عمیق قرار نگرفته است. در تمدن جدید اروپایی نیز بنیان‌گذاران توسعه علمی و اقتصادی، اگرچه ضرورت توجه به توسعه علمی و توسعه اقتصادی را از تعالیم اسلامی اقتباس کردند، لکن اخلاق توسعه و توسعه انسان‌مدار را از اسلام نگرفتند، به‌همین دلیل توسعه را در خدمت توسعه‌طلبی، بی‌عدالتی، تبعیض و توزیع ناعادلانه ثروت و قدرت قرار دادند و به‌عبارت دیگر غرب و اروپای جدید از دو عنصر «فرهنگ توسعه» و «توسعه فرهنگی» فقط و فقط عنصر دوم یعنی فرهنگ توسعه را از اسلام وام گرفتند و به عنصر معنوی و اخلاقی توسعه که ریشه توسعه فرهنگی است بی‌اعتنایی و بی‌مهری کردند.

بیداری ملل اسلامی، بیداری از خواب جهل و غفلت است، جهل نسبت به تعالیم جامع و عمیق اسلامی و غفلت از این حقیقت که تمدن غرب، تنها به زرق و برق ظاهری آن نیست بلکه تمدنی است که زر و زیور و زرق و برق خود را با زور و تزویر به‌دست آورده است. با تحقیر و استعمار ملل مسلمان و با سرقت اصول اندیشه آنان، بر آنان سبقت گرفته و به آنان فخر می‌فروشند. امروزه بیدار شدن، به‌خود آمدن، تفقه و فهم



عمیق دینی یافتن و تقدیر معیشت نمودن، رسالت اول ملل اسلامی است، ملل اسلامی، صدارت و اصالت اول خود را به دست نمی آورد مگر در پرتو کلام امام باقر (علیه السلام) «الکمال کل الکمال التفقه فی الدین و الصبر علی النائبه و تقدیر المعیشه»^{۱۱۷} تفقه در دین که همان فهم عمیق دینی است، بصیرت و بینش الهی لازم برای تعالی فرهنگی را به دست می دهد و تقدیر معیشت، به کشف و شناخت ابزارها و روشها و تشکیلاتی منجر می شود که از مقدمات و مقارنات تجدید بنای تمدن متعالی اسلامی است، ثمره شجره طیبه تفقه در دین، توسعه فرهنگی است و تقدیر معیشت نیز شرط لازم فرهنگ توسعه است و ملخص کلام این است که تجدید عمارت تمدن اصیل اسلامی، میسر نیست مگر به توسعه و توسعه مطلوب اسلامی نیز، توسعه انسان مدار و توسعه درونزا است، و توسعه انسان مدار و درونزا نیز ممکن نیست مگر به بینش و روش و تلاشی که چنان توسعه ای را به ارمغان آورد، و رسیدن به چنان بینش و روشی میسر نیست مگر در پرتو مطالعه تطبیقی ادیان و فرهنگها.

مطالعه تطبیقی ادیان و فرهنگها، وجوه افتراق و اشتراک را می نمایاند و نقاط ضعف و قوت را آشکار می سازد و تجارب دیگران را در اختیار ما قرار می دهد و مانع از آن می شود که راه به خطا رفته، مجدداً به خطا پیموده شود.

در شناخت ابزارها، روشها و تشکیلات و راهبردهای اجرایی و کارآمد توسعه، هرگز روش آزمون و خطا را نباید از یاد برد، همانگونه که اندیشه، وقف هیچ عنصر و نسلی نیست، فهم خطای در اندیشه نیز اختصاص به هیچ عصر و نسلی ندارد. از اندیشه صحیح باید تبعیت کرد و از اندیشه خطا باید پرهیز نمود. در گفتگوی ادیان هدف اصلی، وضوح^{۱۱۸} حقیقت است و در گفتگوی تمدنها، هدف اصلی، کشف حقیقت است، کشف حقیقت یا به اکتشاف علمی^{۱۱۹} است و یا به اختراع تکنولوژیک.^{۱۲۰} در گفتگوی ادیان، از مقایسه دو دین، معلوم، معلوم تر می گردد و بر درجات وضوح آن افزوده می شود و در گفتگوی تمدنها، اولاً مجهول، معلوم می گردد، ثانیاً درجه کارآمدی معلوم، معین می شود. به هر تقدیر، چه در گفتگوی ادیان و چه در گفتگوی تمدنها به هر دو نوع آن، تنقیح محل اختلاف، عدم تعصب و جانبداری، توجه به جامعیت و همه جانبه نگری و بالاخره نوآوری و ابداع^{۱۲۱} نقش محوری دارند. از دیدگاه قرآن که فصل الخطاب است، ثمره طیبه گفتگوی ادیان، تکیه بر توحید است و ثمره طیبه گفتگوی فرهنگها و تمدنها،



تأکید بر تقوا و پروای الهی. در پرتو توحید و تقوای الهی، هر اقدامی به قصد توسعه، خدمت به خلق و عبادت خدا است.

پی‌نوشت‌ها

۱. دکتر پرویز صانعی، حقوق و اجتماع، ص ۶۸۱ به بعد، برای اطلاع بیشتر رک. به: جامعه‌شناسی ارزش‌ها از همان مؤلف.
2. Socialization
3. Acculturation
۴. دکتر هدایت الله ستوده، روان‌شناسی اجتماعی، ص ۷۴.
۵. همان مؤلف، آسیب‌شناسی اجتماعی، ص ۲۴.
۶. سوره آل عمران، آیه ۶۴.
۷. المیزان، ج ۲، ص ۲۵۰-۲۴۶.
۸. سوره ممتحنه، آیات ۹-۸.
۹. سوره زمر، آیات ۱۸-۱۷.
۱۰. المیزان، ج ۱۷، ص ۲۵۰.
۱۱. سوره فصلت، آیه ۲۳.
۱۲. «و من اصدق من الله حديثاً» (نساء، آیه ۸۷) هیچ سخنی در صدق و راستی به پای سخن الهی نمی‌رسد.
۱۳. «الله نزل احسن الحديث كتاباً متشابهاً مثاني تقشعر منه جلود الذين يخشون ربهم» (سوره زمر، آیه ۲۳) خداوند قرآن را نازل کرد که بهترین حدیث است کتابی که آیاتش مشابه یکدیگر و منعطف و هماهنگ است.
۱۴. «و من احسن من الله حكماً لقوم يوقنون» (سوره مائده، آیه ۵۰) برای آنان که اهل یقینند حکم الهی نیکوترین احکام است.
۱۵. «ان هذا القرآن يهدي للتي هي اقوم» (سوره اسراء، آیه ۹)
۱۶. سوره نحل، آیه ۱۲۵.
۱۷. سید علی اکبر قریشی، قاموس قرآن، ج ۲، ص ۲۲.
۱۸. سوره انفال، آیه ۶.
۱۹. سوره مؤمنون، آیه ۹۶.
۲۰. سوره مزمل، آیه ۱۰.
۲۱. سوره آل عمران، آیه ۳۱.
۲۲. سوره یوسف، آیه ۱۰۸.
۲۳. سوره نساء، آیه ۴۱.
۲۴. سوره مائده، آیه ۴۸.
۲۵. المیزان، ج ۵، ص ۳۴۸-۳۴۶.
۲۶. سوره زمر، آیه ۵۵.



۲۷. سوره فرقان، آیه ۲۳.
۲۸. سوره یوسف، آیه ۳۹.
۲۹. سوره آل عمران، آیه ۶۴.
۳۰. سوره انعام، آیه ۱۶۴.
۳۱. سوره اعراف، آیه ۵۴.
۳۲. سوره توبه، آیه ۱۰۹.
۳۲. سوره حجرات، آیه ۱۳.
۳۴. المیزان، جلد ۱۸، ص ۳۲۸-۳۲۵.
۳۵. سوره هود، آیه ۷، رک: المیزان، ج ۱۰، ص ۱۵۱.
۳۶. سوره كهف، آیه ۷.
۳۷. سوره بقره، آیه ۱۴۳.
۳۸. استاد شهید مرتضی مطهری، ختم نبوت، ص ۱۹.
۳۹. سوره زخرف، آیات ۱۴-۱۳.
۴۰. سوره بقره، آیه ۳۲.
۴۱. سوره قصص، آیه ۱۷.
۴۲. سوره اعراف، آیات ۱۷۶-۱۷۵.
۴۳. سوره اعراف، آیه ۴۰.
۴۴. سوره قصص، آیه ۷۸.
۴۵. سوره ص، آیه ۱۷.
۴۶. سوره انبیا، آیه ۸۰.
۴۷. سوره سبأ، آیات ۱۰ و ۱۱.
۴۸. سوره بقره، آیات ۲۰۴ و ۲۰۵.
۴۹. سوره نساء، آیه ۱۳۵.
۵۰. سوره مائده، آیه ۸.
۵۱. المیزان، ج ۵، ص ۲۳۷، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
۵۲. سوره بقره، آیه ۱۸۰.
۵۳. المیزان، ج ۱، ص ۴۳۹، قاموس قرآن، ج ۲، ص ۳۱۹، مفردات راغب، ص ۱۶۳.
۵۴. راغب اصفهانی، مفردات، ص ۱۶۳.
۵۵. سوره بقره، آیه ۲۰۱.
۵۶. علامه مجلسی، بحار الانوار، ج ۶۹، ص ۳۷۳.
۵۷. نورالثقلین، ج ۱، ص ۱۹۹.
۵۸. محدث نوری، مستدرک الوسائل، ج ۱۳، ص ۷.
۵۹. روایات یاد شده در المیزان، ص ۸۶-۸۵ نیز نقل شده است.
۶۰. المیزان، ج ۲، ص ۸۱.
۶۱. سوره نساء، آیه ۵.
۶۲. سوره حشر، آیه ۷، رک: به: کتاب انتظار بشر از دین، تألیف آیت الله جوادی آملی، ص ۲۲۲.
۶۳. فقی الایه دلالة على حکم عام موجه الى المجتمع و هو ان المجتمع نو شخصیه واحده له کل المال الذى اقام الله به صلجه و جعله له معاشاً فليزِم على المجتمع أن يدبره و يصلحه و يعرضه

معرض النماء و يرتزق به ارتزاقاً معتدلاً مقتصداً و يحفظه عن الضيعة و الفساد.

(كلام في ان جميع المال لجميع الناس)

هذه حقيقته قرآنيه هي أصل لاحكام و قوانين هامة في الاسلام اعني ما تفيدته هذه الاية: ان المال لله ملكاً حقيقياً يجعله قياً و معاشاً للمجتمع الانساني من غير أن يقفه على شخص دون شخص و قفاً لا يتغير و لا يتبدل و هبه تنسلب معها قدره التصرف التشريعي ثم أذن في اختصاصهم بهذا الذي خوله الجميع على طبق نسب مشرعه كالوراثه و الحيازه و التجاره و غير ذلك و شرط لتصرفهم اموراً كالعقل و البلوغ و نحو ذلك.

و الاصل الثابت الذي يراعى حاله و يتقدر به فروعه هو كون الجميع للجميع، فانما تراعى المصالح الخاصه على تقدير انحفاظ المصلحه العامه التي تعود الى المجتمع و عدم المزامحه، و اما مع المزامحه و المفاوته فالمقدم هو صلاح المجتمع من غير تردد.

64. Systematic Understanding

65. Axiomatic Understanding

66. Retrospective

67. Prospective

۶۸. سورة حج، آيات ۷۸-۷۷.

۶۹. الميزان، ج ۱۴، ص ۴۱۳.

۷۰. سورة جاثيه، آيات ۱۲ و ۱۳.

۷۱. الميزان، ج ۱۸، ص ۱۶۲-۱۶۱.

72. Uniformity Of Nature

73. Save Of Phenomenon

74. Causal Explanation

75. Reduction

۷۶. اجزاء و قوله: «سخر لكم ما في السموات و الارض جميعاً» معني تسخيرها للانسان ان العالم المشهود تجري على نظام واحد يحكم فيها و يربط بعضها ببعض و يربط الجميع بالانسان فينتفع في حياته من علويها و سفليها و لا يزال المجتمع البشري يتوسع في الانتقاع بها و الاستفاده من توسيطها و التوسل بشتاتها في الحصول على مزايا الحياه الك مسخر له» ر.ك. به الميزان، ج ۱۸، ص ۱۶۲-۱۶۱.

77. Quantitative Formulation

۷۸. الميزان، ج ۱۹، ص ۹۰، همچنين ر.ك. به: آموزش فلسفه، ج ۲، ص ۴۱۳-۴۱۱، تأليف استاد محمدتقي مصباح يزدي.

۷۹. سورة عبس، آيات ۲۰-۱۹.

۸۰. الميزان، ج ۱۹، ص ۹۱.

۸۱. به نقل از شهيد مرتضى مطهري، انسان و سرنوشت، مجموعه آثار، ص ۲۷۷.

۸۲. سورة سبأ، آية ۱۱.

۸۳. «و تقدير السرد الاقتصاد فيه بحيث تتناسب حلقة» ر.ك. به: الميزان، ج ۱۶، ص ۲۶۲.

۸۴. محمد خاتم پیامبران، مقدمه ج دوم به قلم استاد شهيد مرتضى مطهري، همو در سخنراني: اسلام و نیازهای جهان امروز، چاپ شده در پانزده گفتار ص ۲۲، و هم ایشان در: خدمات متقابل اسلام و ايران، ص ۳۵۶، دو اثر زیر در اين مورد قابل مطالعه است: تزر، برايان، ماکس وبر و اسلام،



ترجمه سعید وصالی، ص ۲۵۰ همچین پارسونز، تالکوت، ساخت های منطقی جامعه شناسی
ماکس وبر، در «عقلانیت و آزادی» ترجمه یدالله موقن، ص ۷۰

۸۵. سوره بقره، آیه ۳۰.
۸۶. سوره اسراء، آیه ۷۰.
۸۷. المیزان، ج ۱۲، ص ۱۶۰-۱۵۶.
۸۸. سوره بقره، آیه ۱۸۶.
۸۹. المیزان، ج ۲، ص ۳۱-۳۵.
۹۰. اصول کافی، کتاب العقل و الجهل
۹۱. سوره انفال، آیه ۲۲.
۹۲. سوره یونس، آیه ۱۰۰.
۹۳. المیزان، ج ۱۰، ص ۱۲۷-۱۲۶.
۹۴. آتین ژیلسن، عقل و وحی در قرون وسطی، ص ۱۰.
۹۵. جیمز کران فیلمن، آشنایی با فلاسفه غرب، ترجمه محمد بقائی، ص ۲۲۶.
۹۶. روزهورنو و ژانوال، ترجمه ییحیی مهدوی، نگاهی به پدیدارشناسی و فلسفه های هست بودن،
ص ۱۲۹.
۹۷. وسائل الشیعه، ج ۲۲، ص ۴۲.
۹۸. همان اثر، ج ۱۲، ص ۱۸.
۹۹. نقل از آیت الله جوادی آملی، انتظار بشر از دین، ص ۲۱۴.
۱۰۰. اصول کافی، ج ۲، ص ۱۶۳.
۱۰۱. سوره همزه، آیات ۳-۲.
۱۰۲. نهج الفصاحه، ج ۱، ص ۳۴۲.
۱۰۳. نهج الفصاحه، ج ۲، ص ۹۴۲.
۱۰۴. قرآن کریم پیامبران را مصلحان می خواند چنانکه از زبان حضرت شعیب نقل می کند: «ان ارید الا
الاصلاح ما استطعت و ما توفیقی الا بالله علیه توکلت و الیه انیب» سوره هود، آیه ۸۸
۱۰۵. علامه شهید مرتضی مطهری، نهضت های اسلامی در صدساله اخیر، ص ۸-۷.
۱۰۶. علامه مطهری، همان اثر، ص ۷۰-۶۹.
۱۰۷. نهج البلاغه، نامه ۵۲
۱۰۸. رجوع کنید به کتاب «تمدن جدید اروپا» از دکتر علی شریعتی.
۱۰۹. استاد شهید مرتضی مطهری، امداد های غیبی در زندگی بشر، ص ۵۱-۴۹، هم ایشان، علل گرایش
به مادیگری، مجموعه آثار، ص ۵۶۵-۵۶۱
۱۱۰. سوره آل عمران، آیه ۸۵.
۱۱۱. نهج البلاغه، حکمت ۱۲۵
۱۱۲. برگرفته از: عدل الهی، تألیف مرتضی مطهری، ص ۳۱۹-۳۱۸
۱۱۳. نهج البلاغه، نامه ۴۷
۱۱۴. علامه مجلسی، بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۹، ثقة الاسلام کلینی، اصول کافی، ج ۲، ص ۱۰۴
۱۱۵. عدل الهی، ص ۲۳۵
۱۱۶. المیزان، جلد ۱۳، ص ۶۹-۶۶
۱۱۷. بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۲۹۰

- 118. Clarifying
- 119. Scientific Discovery
- 120. Technological Invention
- 121. Innovation



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی